شمارهٔ ۱۸
دورهٔ دوم
دوشنبه ۱ مرداد ۱۳۵۸
بها : ۱۵ ریال

سوگند

ارگان مرکزی اتحاد دموکراتیک مردم ایران

درصفحات دیگر:
گوشه‌ای از زندگی،
«نیکلای آستروفسکی»
نویسندهٔ کتاب «چگونه فولاد آبدیده شد»
ترجمه و تلخیص: **ناصر مؤذن** صفحه ۴

راه‌پیمایی وحدت

روز سه شنبه ۲۶ تیر ، درگرمای بی‌امان عصر تابستان، میلیونها مردم درتهران و دیگر شهرهای کشور در صفهای فشرده برآسفالت تفتهٔ خیابانها به راه‌پیمائی پرداختند . شعار این انبوه زن ومرد وپیروجوان، که برخی‌شان کودکان خردسال رادرآغوش یابردوش وکول خودگرفته می‌بردند ، یك کلمه بیش نبود : وحدت . واین همان بودکه امام خمینی مردم ایران را درپاسداری انقلاب ودر پیشبرد آن تااستقرار جامعهٔ عدل و برابری و آزادی به‌آن دعوت فرموده‌اند .

این راه‌پیمایی رژه نیروی خلق و سنجش آمادگی توده‌ها بود. تجدیدعهد با رهبرآزمودهٔ انقلاب بود. همچنین ، تظاهر قدرت توده‌های زحمتکش ایران بود.

درارزیابی نیرویی که روز بیست وششم تیر خیابانهای شهرهای ایران را زیرپاگذاشت ، ونیز البته درشناخت ماهیت و ترکیب آن ، نباید به‌اشتباه رفت . آن روز میلیونها ایرانی، باچهره‌های رقم زده به‌دست‌رنج وکار وبافریادهای مصممی که ازگلوی ایمان برمی‌خاست ، یك‌بار دیگر به‌ثبوت رساندندکه بویژه همین مردم محروم جان به‌کف سربازان راستین انقلابند ودر پیکار ناگزیر باضدانقلاب می‌توان وباید برآنها تکیه کرد. آنان قلب وبازوی انقلابند وبه‌همین عنوان حق دارندکه‌درتعیین راستای انقلاب نظر بدهند ، هدفهای انقلاب را مشخص کنند و در همهٔ مراتب حل وعقد امور حضور فعال داشته باشند .

راه‌پیمایی روز سه‌شنبه نکتهٔ دیگری راهم به‌اثبات‌رساند. و آن این که ، در فاصلهٔ نیروهای انقلاب و ضد انقلاب، گروهی نیز هستند ـ و تعدادشان کم نیست ـ که خودرا کنارمی‌گیرند، زیرا انقلاب را ازآن خود نمی‌دانند . اشتباه است اگر اینان همه دربست به‌حساب ضدانقلاب گذاشته شوند . بیشتراینان انقلاب را ، درچهرهٔ کنونی‌اش ، درك نکرده‌اند . بویژه از پاره‌ای تنك‌نظری ، تعصب ، اصراردرانحصار قدرت که وجه مشخص رفتار وکردار برخی کارگزاران دست دوم وسوم در این چند ماهه بوده است ، ترسیده‌اند . رمیدگی وناباوری این‌گونه کسان آنان را افزار مناسبی برای اشاعهٔ تلقینات و گسترش تحریکات ضدانقلاب می‌گرداند . باید به‌واکنش‌های آنان توجه داشت وچنان‌رفتارکردکه از پیوستن‌شان به‌اردوگاه ضدانقلاب مانع شد . هشیار باید بود . اینجا خطری خفته است .

گفتیم راه‌پیمایی زیر شعار وحدت بود. درست. اما وحدت درچه چیز وباچه کسان ؟ درحالی که ضدانقلاب با همهٔ کارشکنی‌ها، شایعه‌پراکنی‌ها ، توطئه‌ها، تخریب‌هاوکشتارهایی که تقریبا هرروزه درگوشه وکنارکشور مرتکب می‌شود ، هنوز جرات‌نمی‌کندکه باچهرهٔ باز به‌میدان بیاید، بلکه درسایه و لابه‌لای مردم عادی می‌خزد ، به‌ظاهرهمرنك وهماوازبااانقلاب می‌شود وبسا هم باموضع‌گیری مافوق انقلابی خودرا درمراکز

بقیه درصفحه ۸

سی تیر

ترجمه: ه . بهرام

هدف‌های اصلی انقلاب اتیوپی

سرنگونی هایله‌سلاسی تنها آغاز انقلاب بود. انقلابی که بدنبال راه خود می‌گشت.

در ۲۰ آوریل ۱۹۷۶ یك جهش کیفی در آگاهی انقلابی تمام خلق پدید آمد. قبول برنامهٔ انقلاب دمکراتیك ملی وموافقت مشتاقانه توده‌ها با آن در نشست‌هائی که شرکت‌کنندگان آن ابتدا ازچند نفرتجاوزنمی‌کرد وپس ازاندك زمانی به‌نزدیك ۱ میلیون نفررسید، بیانگراین واقعیت است.

این برنامه دردوهدف مرحله‌ای خلاصه شده است،

۱ــ برپائی دمکراسی خلق

۲ــ ساختن یك‌جامعه سوسیالیستی که درآن اثری‌ازاستثمار انسان ازانسان وجود نداشته، ستم ملی وتضـاد بین خلق‌های آن بچشم نخورد.

دستیابی بـه این دوهدف برای آینده اتیوپی اهمیت بسیار دارد، خاصه ازآن‌روکه ضمن‌کار همواره مشکلاتی پیش می‌آید، آن هم درکشوری که ساختار اجتماعی فعلی آنرا سایرکشورهای جهان سالهاست پشت سرگذاشته‌اند. رهبران انقلاب اتیوپی ودررأس آن‌ها منگیستوهمراه با تمام نیروهای واقعاً دمکرات، ضد فئودال و ضد امپریالیست دریك جبههٔ واحد براساس برنامهٔ یادشده گردآمده‌اند،

بقیه درصفحه ۵

روز وحدت عمل نیروهای ملی و دموکراتیک میهن‌ما علیه امپریالیسم و دربار

سی‌ام تیرماه ۱۳۳۱ یکی از درخشان‌ترین صفحات تاریخ مبارزه‌ضدامپریالیستی‌مردم‌ایران است. دراین‌روزمردم باجانبازی وفداکاری بیمانند خود بدفاع از حکومت ملی دکترمحمدمصدق برخاستند وبا ایثار خون خود توطئه ننگین‌امپریالیسم آمریکا

بقیه درصفحه ۸

ا. پ. بوتنکو
ترجمه: ا. پویا

انقلاب دموکراتیک خلق

انقلاب دموکراتیك خلق یك انقلاب ضد امپریالیستی، ضد فئودالی و دمکراتیك است که در چندکشور اروپایی و آسیایی در دوره جنگ جهانی دوم و پس از آن‌روی‌دادوپیش‌درآمددگرگونی‌های سوسیالیستی در این‌کشورها بود. اصطلاحات دیگری که برای «انقلاب دموکراتیك خلق» بکار برده‌اند عبارتند از « انقلاب دموکراتیك‌ملی» (چکسلواکی)، «انقلاب‌دموکراتیك»(مجارستان) و «انقلاب دموکراتیك نوین» (چین). در بلغارستان عبارت «انقلاب‌دموکراتیك‌خلق»درمعانی مختلفی بکارمی‌رود. تئودورژیکوف می نویسد، «انقلاب‌کشور ما که‌از لحاظ شکل انقلاب دموکراتیك خلق بود... از همان‌آغاز خصلت سوسیالیستی داشت».

انقلاب دموکراتیك خلق، ضد امپریالیستی و ضدفئودالی، درشرایط بحران‌عمومی‌سرمایه‌داری

بقیه درصفحه ۶

ا. پویا

دموکرات‌های انقلابی در عرصهٔ عمل
«بخش دوم»

روشن‌ترین تجلی دگرگونی مناسبات مالکیت در اقتصاد کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی و تحکیم اصول‌مترقی درآنها، عبارتست از استقرار یا گسترش سریع مالکیت ملی و عمومی‌درچارچوب بخش‌های‌دولتی و تعاونی، و ارتقاء چنین‌مالکیتی به‌موقعیت‌مسلط. درمصر، درنتیجه سیاستی که دردهه‌ی ۱۹۶۰ دنبال شد، دراوایل دهه ۱۹۷۰، بیشتر از ۹۰٪ تمام سهام صنعتی در بخش دولتی متمرکز شده بود، و این بخش تعیین کننده **جهت و خصلت** پیشرفت اقتصاد درکل بود.

بعلاوه، در مصر تقریباً پنج هزار تعاونی کشاورزی تاسیس شد، که عمدتاً خصلت‌عرضه وفروش داشتند و دو ونیم میلیون نفر را در بر می‌گرفتند.

در عین حال، بخش‌خصوصی نقش مهم‌خودرا همچنان‌درزندگی اقتصادی ایفا می‌کرد، بنابه آمار رسمی، بنگاه‌های این بخش ۳۰٪ تولید صنعتی‌را فراهم‌می‌کردند، و این بخش برکشاورزی حاکم بود. همچنانکه روزنـامه مترقی «الطلیعه»درمارس ۱۹۷۲ نوشت: در مصر ۱۴۴۵۵۶ بنگاه‌صنعتی خصـوصی وجود دارد و تعـداد کارگران هربنگاه ده‌نفریا کمتر است. رویهم ۲۸۵ هزارنفر دراین بنگاه‌ها کارمی‌کردند (۳۳٪ کل نیروی‌کار صنعتی)، و تولیدآنها ازارزشی‌معادل با ۱۴۲٫۴ میلیون پوند مصری برخوردار بود.[۲]

در برنامه، ازطریق ملی کردن، و تاحدود کمتری، ازطریق تاسیس بنگاه‌های جدید، بخش دولتی‌در سـال ۱۹۶۸ بـالغ بر ۶۰٪ ارزش تـولید صنعتی، ۱۰۰٪ تجارت خارجی و ۶۰٪ تجارت داخلی را در برمی‌گرفت.[۳]

درمه ۱۹۷۰، برنامه‌ویژه‌ای تـدوین شدکه بنـابه‌آن جنبش تعاونی بمثابه یك مرحله مهم در گذار از مالکیت سرمایه‌داری‌به مالکیت سوسیالیستی تعیین شد. ژنرال‌ناصر، صدر شورای‌انقلاب برمه، در پیامی بمنـاسبت روز دهقان، چنین‌گفت، «طرح‌تعاونی که بصورت سیستماتیك بعمل در میاید یك‌گـام اولیه در راستای تحقق سریع هدف‌های‌سوسیالیستی است و نقش تعیین کننـده‌ای در تحقق‌رفاه‌دهقانان خواهدداشت.»[۴] برمه در سال ۱۹۷۲، بنابه‌آمار رسمی، دارای ۱۶۸۳۳ تعـاونی اعتبار مصرفی و تـولیدی بودکه ۵٫۷۱ میلیون عضودداشت. مزارع نمایشی دولتی و ایستگاه‌های‌بذر درکشور ایجاد شد.

در عراق، بنگـاه‌های بخش

بقیه درصفحه۴

از : ا . تروایتسکی
ترجمه:ب. کیوان

مضمون اجتماعی ـ اقتصادی ایدئولوژی دموکراتهای انقلابی

۱ ـ دربارهٔ سمت‌گیری راه رشد اجتماعی

دکترین علمی دربارهٔ جنبش رهایی‌بخش ملی و بویژه تئوری آن راه رشد غیر سرمایه‌داری امکان می‌دهد کـه ایدئولـوژی دمکرات‌های انقلابی از دیدگاه عینی بررسی شود و دورنما های تکامل اندیشه های آنان معیـن گردد . لنین عقیده داشت که پس از انقلاب اکتبر خلق‌های کشورهای از حیث اقتصادی عقب‌مانده، توانمندازیاری طبقه کارگر فاتح و نمونهٔ آن ، خواهند توانست با پرهیز از شکل‌بندی اجتماعی و اقتصادی سرمایه‌داری به تدریج به سوسیالیسم برسند .(۱) این اندیشه درجریان تحولات شگرف تاریخی معاصر بسط و توسعه یافت .

رشدغیرسرمایه‌داری راه‌ویژه‌ای است کـه کشورهای از حیث اقتصادی عقب مانده برای‌پیشرفت درجهت سوسیالیسم انتخاب می‌کنند . درجریان‌این تحول‌مقدمات عینی و ذهنی‌برای‌انجام دگرگونی سوسیالیستی آیندهٔ جامعه‌برهبری طبقه کارگر فراهم می‌شود .گام نهادن درراه رشدغیرسرمایه‌داری عامل مهمی برای نزدیکی آن لحظه است که انقلابات رهایی‌بخش ملی به‌انقلاب‌سوسیالیستی تغییر شکل یابند .

لنین نشان دادکه «مساله‌قدرت مساله اساسی هرانقلاب‌است»(۲) دور نمودن نیروهای ارتجاعی پویندهٔ راه رشد سرمایه‌داری از قـدرت سیاسی شرط نخستیـن و نقطهٔ‌عزیمت رشد غیرسرمایه‌داری است . انقلاب دمکوکراتیك ملی که راه را به‌روی آفرینش‌سیستم

بقیه درصفحه ۳

اشتباهاتی که دراجرای...

بقیه از صفحه ۱

مشی سیاسی حزب و دولت در روستا به‌طور کامل اجرا نشد، حتی گاهی با موانعی روبرو گردید. درمجموع، کادرهای اصلاحات ارضی کوشیدند تا با عزم راسخ به دهقانان فقیر و کارگران کشاورزی تکیه کنند و بدین طریق موفق‌شدند نیروهای دهقانی را برای سرنگونی طبقهٔ مالکان بزرگ ارضی بسیج کنند اما به‌علت عدم‌اعتمادشان به‌سازمانهای سابق حزبی وحکومتی توده‌ای ـ با آن‌که دهقانان فقیر وکارگران کشاورزی صادقی در آن بودند ـ وبه‌علت آن که حضور دشمن را همه‌جا دیده‌همه‌کس را به‌یک‌چوب می‌راندند، درحالی‌که گاه‌مساحت زمینهای‌زیرکشت‌واستعدادمحصول دهی‌شان را بیش‌از آنچه بود ارزیابی میکردند، ای‌بسا که‌حقوق بعضی از دهقانان‌فقیر وکارگران کشاورزی‌را پایمال ساخته بدانها زیان رسانده‌اند.

تفسیر غلط‌ازسیاست دایر بر «اتکاء مجدانه بردهقانان‌فقیر و کارگران کشاورزی» موجب شد که بعضی ازکادرها به اتحادنزدیک با دهقانان میانه‌حال کم‌ارزش بدهند، به منافع اقتصادی‌شان لطمه بزنند، آنها را درحزب‌یا حتی در بعضی اماکن نپذیرند و یک سوم کرسیهای کمیته‌های اجرائی اتحادیه‌های‌دهقانی را، طبق آنچه‌در آیین‌نامه‌ها پیش‌بینی شده بود، به آنها واگذار نکنند. به‌همین علت‌هم دهقانان میانه‌حال تا اندازه‌ای پا پس کشیدند.

در بسیاری از جاها، بجای برقراری هم پیمانی با دهقانان ثروتمند، در صدد برآمدند که آنها رامنفرد سازند، متعرض‌شان شوند و با آنها تقریباً همان‌گونه رفتار کنند که با مالکان بزرگ می‌کردند. آنهاهم به علت‌محروم ماندن‌ازحقوق‌سیاسی که برای‌شان به‌رسمیت‌شناخته‌شده‌بود باشوق‌وذوق کار نمی‌کردند.

مبارزه با مالکان بزرگ ارضی به نحوی جدی صورت گرفت، اما همه‌شان به‌یک‌چوب رانده‌می‌شدند وهمه به‌یک‌سان مورد تعرض‌قرار می‌گرفتند. حتی در بعضی‌نقاط مالکانی که درنهضت‌مقاومت‌شرکت داشتند، یامالکانی که فرزندانشان جزء کادرهای حزبی و کارمندان انقلابی بودندویا درارتش توده‌ای خدمت‌می‌کردند، ونیز زمینداران‌ی که مصدرخدمات شایسته‌به‌انقلاب شده بودند، مجازات گردیدند. بدین‌سان نه تنها گستردگی جبههٔ مبارزه کاهش داده نشد بلکه، برخلاف سیاست حزب، دامنهٔ آن را وسیع‌تر هم کردند.

در مناطقی که عناصر مذهبی اکثریت داشتند، بقدر کافی به معتقدات مذهبی مردم احترام گذاشته نشد ودر مناطقی که اقلیت‌های قومی‌سکونت داشتند، به‌آداب ورسوم مردم تجاوزهائی صورت گرفت.

اشتباهات‌فراوانی‌در اجرای سیاست‌رفورم ارضی حزب ودولت روی نمود، بویژه‌درمورد طبقه‌بندی قشرهای اجتماعی، جست وجوی دشمنی که باید مورد تعرض قرار گیرد، وفعالیت برای‌تجدیدسازمان ارگانیسمهای حزبی و حکومت توده‌ای.

از آنجا که بررسی‌های جدی صورت نگرفته بود، در برآورد نسبت مالکان ارضی در جامعه ما مبالغه روی نمود. همچنین‌از آنجاکه تعریف‌قشرهای مختلف‌اجتماعی‌درست جذب نشده بود وهمانا روح سیاست مادرک نشده بود، کادرهای‌ما درطبقه‌بندی وتعیین موقعیت‌اجتماعی جمعیت روستا خطاهای فاحشی رامرتکب شدند. نه‌تنها دربسیاری ازنواحی دهقانان مرفه و میانه‌حال قشر بالای روستا به‌عنوان‌مالکان‌بزرگ ارضی طبقه‌بندی شدند، بلکه‌گاه برخی‌از دهقانان فقیر یاکارگران کشاورزی به‌عنوان مالکان ارضی طبقه‌بندی‌شدند. بدین‌سان تعدادی ازمتحدان انقلاب‌درزمرهٔ دشمنان منظور گردیدندواهمیت‌طبقهٔ‌زمینداران بزرگ به طور مصنوعی بالارفت.

خود به‌خود، همهٔ زمینداران به‌منزلهٔ‌دشمن‌درنظر گرفته‌شدند، حتی کسانی‌که در نهضت مقاومت شرکت داشتند. و چون ما متوجه تفاوت بین خصومت اقلیتی از مالکان نافرمان و وضع حادی که براثر اشتباهات خود ما به‌وجود آمده بود نمی‌شدیم، نیروی‌دشمن را بیش‌ازآنچه بود ارزیابی‌کرده حضور آن را در همه‌جا حس می‌کردیم.

در امرسرکوبی نیز افراط در سختگیری‌باعث شدکه احتیاط از یاد برده شود. حتی به‌وسایل فشارهای غیرقانونی توسل جسته شد. تفسیرنادرست ازدستورحزبی دایر بر «سرکوبی خرابکاران» سبب شدکه کادرها جبههٔ مبارزه‌را بی‌حساب گسترش دهند. بیگناهان بسیاری به ارتجاعی بودن متهم گشتند و به این عنوان بازداشت شده به زندان افتادند و به انزوا کشانده شدند.

درمورد آنچه به سازمانهای قدیمی حزب، حکومت وسازمان‌های توده‌ای مربوط می‌شود، از آنجاکه بررسیهای جدی صورت نمی‌گرفت ونیز به حکم تصور جزمی که‌کادرهای ما از تعلق اجتماعی داشتند، گاه به خدمات شایستهٔ اشخاص در دوران نهضت مقاومت کم بها داده می‌شد ویا آن که بسادگی آن همه را از اصل نفی‌می‌کردند وتنها به‌کارهای نمایانی‌که در مبارزه برای‌کاهش میزان بهرهٔ مالکانه واصلاحات ارضی صورت می‌گرفت توجه می‌نمودند. در چنین‌شرایطی‌جای شگفتی نیست اگرسازمانهای‌قدیمی مطابق ارزش واقعی خودارزیابی نشوند. حتی دیده شده است که آنها را دارای روحیه‌ای سخت بغرنج و زیرنفوذ دشمن بدانند. درنتیجه هرقدرکه درجستجوی دشمن دورتر می‌رفتند، بیشتر از جادهٔ درست منحرف می‌شدند. به طوری‌که همزمان با زمینداران جنایتکاروخرابکاران، هواداران خود ما نیز سرکوب می‌شدند، تعدادی ازاعضای حزب‌وکادرهای شایستهٔ نهضت مقاومت، بعضی از خانواده‌هایی‌که در مقاومت و در انقلاب فعالیت داشته بودند، عدهٔ بزرگی از اعضای با ارج‌سازمان توده‌ای ما به ناحق به ارتجاعی بودن متهم‌گردیده به این عنوان زیرنظر گرفته شدند، به انزوا کشانده شدند وبه محاکمه سپرده شدند. ازکلیهٔ خطاهای ارتکابی درمجموعهٔ اصلاحات ارضی، مهم‌تر از همه اشتباهاتی است‌که درامر تجدید سازمان رخ نموده است.

خطاهایی که دربالا ذکر شد نتایج سیاسی وخیمی به بارآورده است. این اشتباهات خسارات عمده‌ای به حزب وبه دولت وارد ساخت، بدین معنی‌که میان مردم بذر شک وتردید برافشاند، دامنهٔ جبههٔ ضد فئودالی را در روستا کاهش داد و تأثیر مخربی بر سیاست جبههٔ واحد ملی داشت.

در زمینهٔ‌اقتصادی واجتماعی نیز نتایج شومی به بارآورد. برخلاف سیاست حزب، به منافع مشروع تعدادی‌از دهقانان زیان وارد شد و برزندگی معنوی خلق ما، هم درخانواده وهم دراجتماع، به نحو خطرناکی اثرگذاشت. رفتار نادرستی‌که با دهقانان‌یا با خانواده‌شان می‌شده است ـ و این در مورد مالکان بزرگ ارضی‌نیز صادق است ـ زندگی رابرتعدادی ازآنان‌که درروستا بسرمیبرده‌اند سخت وفلاکت‌بارکرده است.

کمیتهٔ مرکزی در قطعنامهٔ خود خطاهای فاحشی راکه در طی اصلاحات‌ارضی‌مرتکب‌شده‌اند به طور جدی بررسی و بی‌ابهام مشخص نموده است. این‌قطعنامه، پس ازیادآوری این نکته‌که وظیفهٔ انقلاب ضد فئودالی‌به طور عمده اجرا شده است، مراتب‌زیر را یادآورمی‌شود:

«ما در روستا، هم درامر کاهش میزان بهرهٔ مالکانه وهم درامر اصلاحات‌ارضی، اشتباهات فراوانی را در رهبری بویژه در رهبری عملی مرتکب شده‌ایم ـ اشتباهاتی خطیر، همه‌گیر وممتد دربارهٔ خود اصول وخود سیاست حزب. این خطاها با اصول وبا اساسنامهٔ یک حزب مارکسیست‌ـ لنینیست و با قانون یک دولت دموکراسی ملی مغایرت دارد. این خطاها نه تنهادستاوردهای‌انقلاب را محدود ساخت، بلکه همچنین خسارات‌مهمی بر بنیادهای‌حزب‌و دولت‌وسازمانهای‌توده‌ای‌واردکرد واثرمخربی‌برسیاست‌جبههٔ‌واحدی که از سوی حزب در روستاها و شهرها توصیه شده بودگذاشت، زندگی مادی ومعنوی خلق‌ما را به نحو خطرناکی به ریا وتظاهر آلوده‌کرد، اوضاع را در روستا فوق‌العاده دشوارساخت وبدینسان به روح اتحاد وبه شورفعالیت در حزب و درمیان مردم، به امر تحکیم منطقهٔ شمال وبه مبارزه برای تجدید وحدت‌کشورما زیان رساند.

برای چه ما در اصلاحات ارضی‌دچاراشتباهاتی‌بدین‌وخامت شده‌ایم؟

کمیتهٔ مرکزی این مسئله را درشورا مطرح کرد. ولی من، پیش از آن‌که دربارهٔ نظر کمیتهٔ مرکزی سخن‌بگویم، مایلم یاد آورشوم که‌حزب‌زحمتکشان‌ویتنام، در تعریف سیاست و در اجرای وظایف خود، خودرامتعهدمیداند که بما درنظرگرفتن مشخصات اجتماعی، اقتصادی وسیاسی کشور، تئوری را باعمل انقلابی‌درکشور ما عمیقاً پیوند دهد. ومن‌میخواهم به طور خلاصه خاطر نشان‌کنم که مسئلهٔ پیوند تئوری وعمل‌درمبارزهٔ انقلابی ضد فئودالی کشورما چگونه مطرح شد. همانطورکه دربالاگفته شد، جامعهٔ ویتنامی یک جامعهٔ مستعمراتی و نیمه فئودالی بود. این ویژگی برای انقلاب ملی و دمکراتیک در کشور ما دو وظیفهٔ اساسی زیر را تعیین کرد: مبارزه ضد امپریالیستی‌ومبارزه ضدفئودالی. درست از آن روکه جامعه ما یک جامعهٔ مستعمراتی است، طبقهٔ فئودال کشور ما کاملا به طبقهٔ فئودال کشورهای غیرمستعمره‌شبیه نیست. زمینداران بعنوان یک‌طبقهٔ ارتجاعی هستند وبایدسرنگون شوند. اما اگر رفتار سیاسی هر یک از آنان بررسی شود، مشاهده میگردد که تعدادی زمینداران کوچک و متوسط هستند که در عین استفاده از شیوهٔ بهره‌کشی اقتصادی فئودالی‌باز ازنظرسیاسی تاحدی دارای روحیهٔ ملت‌گرائی میباشند. درجریان انقلاب اوت ودر سالهای نهضت مقاومت کسانی از میان مالکان‌که در نهضت مقاومت شرکت جستند و یا حتی بعضی‌زمینداران عادی‌تااندازه‌ای زیر تأثیر حکومت دمکراسی توده‌ای قرار گرفتند. وانگهی از همان‌سالهای‌قبل ازانقلاب تعدادی از روشنفکران‌که از خانواده‌های ملاکین برخاسته بودند دارای احساسات میهن دوستانه بودند و حتی در مبارزهٔ انقلابی شرکت نمودند. پس از پیروزی انقلاب، تعداد رویهم‌کثیری از جوانان همین خانواده‌ها به ارتش‌توده‌ای پیوستند و یا در نهضت مقاومت شرکت جستند. با در نظرگرفتن این حقایق، ما امر سرنگونی طبقهٔ زمینداران بزرگ را، در عین بررسی وتمیز نیک و بد هر گروه ازآن، پیشنهادخاطرکردیم تا در حد امکان دشمنان کمتری را بر ضد خود برانگیزیم.

حتی نحوهٔ تشکیل‌حزب و حکومت ما از این واقعیت‌متأثر است‌که جامعهٔ ما یک جامعهٔ مستعمراتی‌ونیمه‌فئودالی بوده‌است که‌بریک اقتصاد عقب ماندهٔ کشاورزی تکیه داشت. حزب زحمتکشان ویتنام حزب طبقهٔ کارگر است، ولی این‌حزب در کشوری بوجود آمد وگسترش یافت‌که در آن طبقهٔ کارگرهنوز حائزاهمیت فراوانی نیست. حزب وظیفهٔ خود میداند که کارگران آگاه، بهترین عناصر دهقانی، خرده بورژوازی و روشنفکران انقلابی، از جمله‌کسانی از آنان راکه از محیط بورژوازی و یا طبقهٔ‌فئودال برخاسته در مبارزات انقلابی شرکت نموده‌بوسیلهٔ‌حزب پرورش یافته‌اند، بخودجلب نماید. در پی‌ریزی بنای‌حزب، این نکته درست و ضروراست که به‌تربیت‌عناصر کارگری و دهقانی سخت توجه شود. اما باید درهمان حال از لغزیدن درسراشیب‌افراط کارگر گرائی پرهیز کرد وبه تربیت دیگر اعضاء حزب که از محیطهای‌کارگری و دهقانی بر نخاسته‌اند توجه داشت. در آنچه به تشکیل نهادهای حکومت مربوط است، تربیت وتقویت‌شمار عنصر کارگری ضروری‌است. اما در عین حال باید کلیهٔ کادرهای باایمانی را نیز که‌ازطبقات غیر کارگری‌وغیر دهقانی‌برخاسته‌اند به کار دعوت کرد تا در واقع قدرت حکومتی بر پایه یک‌جبههٔ حقیقی متحد ملی متکی براتحاد کارگران و دهقانان بنا شود. از این رو، به‌هنگام‌داوری دربارهٔ خصلت‌سیاسی یک‌عضو حزب، توجه به‌این‌نکته مهم است‌که معیارهای سیاسی و ایدئولوژیکی یا تعلق طبقاتی نباید نادیده گرفته شود، ولی باید از لغزیدن در سراشیب افراط کارگر گرائی پرهیز کرد و تعلق طبقاتی را معیار تعیین کننده و قاطع تصور ننمود. آنجا که باید دربارهٔ یک کادر بعنوان عضو یکی از نهادهای حکومت‌و یا یک سازمان توده‌ای قضاوتی بعمل آید، باید وسعت دیدبازهم بیشتری نشان داد.

پس از برقراری‌مجددصلح، میهن ما شاهد تغییرات بسیار بزرگی بوده است. کشورما بطور موقت‌بدوبخش باخصلت اجتماعی متفاوت تقسیم شده‌است. براساس چنین وضعی، وظایف فعلی ما مشخص میگردد: تحکیم بخش شمالی کشور بمنظور هدایت تدریجی آن بسوی سوسیالیسم و ادامهٔ انقلاب ملی و دمکراتیک توده‌ای و بپایان رسانیدن این انقلاب درسراسر کشور. همزمان با تحکیم بخش‌شمالی‌کشور برما لازم است‌که دائماً به یاد وظیفهٔ خود دایر برجلب افکار عمومی‌در جنوب کشور، هم‌درجریان‌اصلاحات ارضی وهم دراجرای سایروظایف باشیم.

درنقاطی‌که مردم آن‌مذهبی هستند، نباید فراموش‌نمود که‌یک دهقان مؤمن پیش ازهرچیز یک دهقان وابسته به زمین‌است‌که در عین‌حال پایبند به مذهب خود میباشد. ازاین‌روسیاست ما باید مبتنی‌برآن باشد که درعین‌احترام به معتقدات مذهبی او به‌اوزمین داده شود.

درنقاطی‌که اقلیت‌های قومی سکونت دارند، نباید فراموش کردکه یک دهقان از قوم اقلیت قبل ازهرچیزدهقانی‌است وابسته به زمین، اما درعین حال به یک قوم اقلیت تعلق دارد که شرایط سیاسی‌واجتماعی زندگی‌شان با آنچه ما در مناطق جلگه‌ای میشناسیم قابل مقایسه نیست. از اینرو لازم است باو زمین داده شود، اما باروشهایی که با درجهٔ تکامل‌سیاسی‌وشرایط اجتماعی قوم اومتناسب باشد. نواحی دیگری نیزهست‌که در آن مسئله ارضی مطرح نیست و انجام اصلاحات ارضی‌ضرورت ندارد، زیرا که در حقیقت زمین ازهم اکنون متعلق به دهقانان است.

بطورخلاصه، چنین‌است‌مسئلهٔ پیوند تئوری و عمل در مبارزهٔ ضدفئودالی درکشورما. اگر ما پیوند تئوری و عمل را بعنوان معیار بپذیریم، برما روشن‌میشود که‌خط‌مشی‌سیاسی‌حزب‌زحمتکشان ویتنام درا‌ساس‌درست است. حزب سیاست اصلاحات ارضی‌را ازهمان دورهٔ نهضت مقاومت اختیارنمود ودر روستا سیاستی‌را دنبال‌کرد که هدف‌آن، درعین‌توجه به‌مقتضیات جبههٔ ضدفئودالی‌در روستا وجبههٔ واحد ملی درسراسر کشور، دادن زمین‌به دهقانانی‌بود که روی‌زمین کار میکردند. دربارهٔ طبقه مالکان ارضی، حزب سرنگونی‌آنرا به شرط بررسی وتمیز نیک‌وبد هر مورد خاص هدف خود قرار داد. پس‌ازبرقراری‌مجدد صلح، توجه به اهمیت تحکیم بخش شمالی کشور در عین سعی درجلب افکار عمومی‌جنوب ضرورت دارد. در مناطقی‌که اقلیت‌های مذهبی یا قومی‌سکونت‌دارند باید خصوصیات آنها درنظرگرفته شود. درامر تجدید سازمان، آنچه اساسی‌است همانا تربیت‌سیاسی‌است وقس‌علیهذا.

با اینهمه اگرتا عمق مطلب برویم واگر بطورجدی به بررسی انتقادی اندیشهٔ رهبری کنندهٔ ما بپردازیم، باید اعتراف کنیم‌که کمبودهائی‌وجود داشته‌است. برخی سیاست‌های توصیه‌شده روشن‌نبود، یا افتادگی‌هائی در برداشت. مثلا درمورد در نظرگرفتن وضعیت زمینداران‌یکه خدماتی به انقلاب نموده‌اند یا آنکه فرزندانشان کادرحزبی، کارمند دولتی یا در خدمت ارتش توده‌ای بوده‌اند، و نیز زمینداران‌یکه خود درنهضت مقاومت‌شرکت‌نموده‌اند، هیچگونه اقدام عملی‌مشخص پیش‌بینی‌نشده است. نمونهٔ دیگر، دستور غلطی است‌که داده شده‌است: «درارتباط با بسیج توده‌ها، سازمان دشمن باید ازریشه ویران‌گردد.»

کمیته مرکزی دراین‌نشست خود بویژهٔ مسئله رهبری عملی‌را مورد بررسی‌قرارداده است. کمیتهٔ مرکزی علت اصلی و بیواسطهٔ اشتباهات اخیر را نقائص‌شدید رهبری عملی‌میداند.

پس ازبررسی‌ثابت شده‌است که دررهبری عملی ازنقطهٔ نظر ایدئولوژیکی‌اشتباهات‌چپگرایانه وجود داشته‌است. علت اساسی آن هم اینست‌که مارکسیسم‌ـ‌لنینیسم چنان‌که باید با واقعیت‌کشور ما مطابقت داده نشده‌است. اشتباهات چپگرایانه‌ای که طی اصلاحات ارضی‌ودرکارتجدید سازمان‌صورت گرفت درمسائل زیر بروزکرده است:

الف) کوشش در ارضاء مطالبات‌اقتصادی وسیاسی‌دهقانان زحمتکش‌صحیح بوده‌است. اشتباه درندیدن مجموعهٔ مبارزهٔ انقلابی بوده‌است ودراین‌که در پی‌توسعهٔ جبههٔ ضدفئودالی‌وجبههٔ واحدملی نبوده‌اند. ازاین‌روکادرهای مادر اجرای وظیفهٔ ضد فئودالی به خدمات شایستهٔ اشخاص‌درمبارزهٔ ضدامپریالیستی‌کم بها داده ویا بکلی‌منکر آن‌شده‌اند واصلاحات ارضی‌را ازمقاومت وانقلاب جدا کرد، در برخی‌جاها انقلاب‌اجتماعی رادربرابرمبارزهٔ‌ملی‌قرارداده‌اند وباز از همین‌رو کادرهای ما در اجرای وظیفهٔ ضدفئودالی تحکیم بخش‌شمالی‌را بنحوی بیش ازحد ساده درک نموده فراموش‌کرده‌اند که میباید افکارعمومی جنوب را جلب‌کرد و برای وحدت‌کشور مبارزه نمود.

ب) دراجرای سیاست حزب درروستا، تکیه به دهقانان فقیرو کارگران‌کشاورزی درست بود. معهذا، بعلت اشتباهاتی‌که در بالا ذکرشد، تا حدودی برخی‌ازخود آنان نیزمورد آزارقرارگرفتند. اما اشتباه بویژه عبارت ازآن‌بود که از اتحاد نزدیک با دهقانان میانه حال غفلت شد، تا جائی‌که گاه حتی به‌منافعشان آسیب‌رسید، سیاست اتحاد با دهقانان‌ثروتمند به اجراء درنیامد وگاه نیزآنان را تقریباً درزمرهٔ مالکان ارضی قرار داده به قلع و قمع آنان پرداختند.

ج) دربسیج توده‌ها جهت سرنگونی‌طبقهٔ زمینداران بزرگ، پافشاری‌دربارهٔ لزوم‌اجرای‌جدی این‌وظیفه صحیح بوده‌است. اما اشتباه عبارت از آن بودکه شمار بیش ازحدی ازاشخاص سرکوب شدند وسیاست ما مبنی بر درنظر گرفتن تفاوتها به اجرا درنیامد وبه موقعیت مالکانی‌که به انقلاب خدماتی انجام داده بودند، یا فرزندانشان در ارتش توده‌ای مشغول‌خدمت بودند ویا آن‌که خود در نهضت مقاومت شرکت داشته‌بودند توجه نشد ووجه‌تمایز بین‌فرزندان مالکان و والدینشان درنظر گرفته نشد.

د) درامر تعقیب دشمن، دربارهٔ عزم راسخ مبارزه بیش از حد پافشاری‌شده ازاتخاذ احتیاطهای لازم دربرابر اشتباهات احتمالی غفلت بعمل‌آمده‌بود، چنانکه به اندازهٔ کافی دربارهٔ لزوم احتیاط تاکید نرفته‌بود تامبادا بیگناهان به ناحق‌محکوم شوند. بدین‌سان جبههٔ مبارزه به‌ناچارگسترش‌بیش ازحدی یافت وهمه جا، بی‌هیچ ملاحظه، درمعرض ضربات قرار گرفت و روشهای سرکوب مفرط عمومیت یافت.

ه) دراجرای‌اصلاحات‌ارضی، درمناطقی نیزکه مردم آن زیر نفوذ مذهب بودند جبهه مبارزه

بقیه درصفحه ۵

مضمون اجتماعی...

بقیه از صفحه ۱

سیاسی باسمت‌گیری سوسیالیستی می‌گشاید ، بدوا روبنای متناسب سیاسی را می‌آفریند . سپس ، شکل بندی پایهٔ اقتصادی نمونهٔ مرحلهٔ گذار آغاز می‌گردد . این یکی از تفاوت های اساسی انقلاب دمکراتیک ملی و انقلابهای بورژوایی و دمکراتیک بورژوایی مولود شرایط مناسبات سرمایه‌داری کم وبیش رشد یافته وخود بخود شکل گرفته در بطن فئودالیسم است. همهٔ اینها انقلاب دموکراتیک ملی را به انقلاب سوسیالیستی نزدیک می‌سازند . البته ، اختلاف انقلاب های دموکراتیک ملی امروز با انقلاب سوسیالیستی دراین است که انقلاب سوسیالیستی بـه ـ استقرار ناگزیر قدرت طبقهٔ کارگر می‌انجامد ونشانگر آغاز ساختمان سوسیالیستی است ، ولی انقلاب‌ـ های دمکراتیک ملی به حاکمیت عناصر عمدتا خرده بورژوا ونیمه پرولترها منتهی می‌شوند . در حقیقت ، این انقلابات قبل از هر چیز تدارک شرایط و شکل‌بندی نیروهای سیاسی شایسته برای گذار به دگرگونی سوسیالیستی جامعه را دردستور روز قرارمی‌ـ دهند .

مرحلهٔ رشد غیر سرمایه‌داری، مرحلهٔ اجرای مهم ترین وظایف ضد فئودالی ، ضد امپریالیستی و دموکراتیک است .

تحلیل مبارزهٔ نیروهای ترقی‌ـ خواه آسیا و آفریقا درراه تعمیق استقلال و پیشرفت اجتماعی امکان میدهد که قوانین اساسی رشد کشورها در زمینهٔ سمت‌گیری سوسیالیستی در مرحلهٔ کنونی بدین سان فرمول بندی شود : بقدرت رسیدن نیرو های دموکراتیک انقلابی ، تضعیف مواضع اقتصادی و اجتماعی طبقات استثمارگر ، ملی کردن اموال انحصارات خارجی ، رشد بخش دولتی دراقتصاد ، اصلاحات ارضی به‌نفع دهقانان ، پیشرفت تعاونی نمودن روستا ، معمول کردن اصل برنامه‌ریزی درزندگی اقتصادی ، تنظیم فعالیت بخش خصوصی ، اجرای دگرگونی‌های مهم به‌نفع توده‌های خلق، افزایش فعالیت اجتماعی زحمتکشان ، مردمی نمودن ادارهٔ دولت، توسعهٔ همیاری باسیستم جهانی سوسیالیستی، افزایش نفوذ سوسیالیسم علمی ، تشدید مبارزهٔ طبقاتی، گردآوردن خلق ها وقبایل در جبههٔ متحد ضد امپریالیستی .

تحکیم نقش سیاسی واقتصادی دولت ، محدود نمـودن بخش خصوصی دراقتصاد وانتشار تدریجی اندیشه‌های سوسیالیسم علمی ، مقدمات رشد نقش عامل ذهنی را در تحول کشور فراهم می‌آورند. آنگاه جامعه بیش ازپیش این امکان را بدست می‌آورد که روندهای اقتصادی واجتماعی را به‌فرمان درآورد وآنها راتنظیم نماید . با اینهمه ، بدیهی است کـه استفادهٔ آگاهانه از قوانین تکامل اجتماعی در مرحلهٔ سمت‌گیری سوسیالیستی نمی تواند هم‌سطح با سوسیالیسم باشد .

گذار به راه رشد غیـر ـ سرمایه‌داری سالهٔ محو کامل مناسبات پیش از سرمایه‌داری را مطرح می‌سازد ، باوجود این شکل‌بندی سرمایه داری تا مدت بالنسبه طولانی باقی می‌ماند . دولت بمنظور استفاده ازحداکثر منافع مادی و مالی می‌تواند فعالیت سرمایهٔ خصوصی ، ملی (کوچك و جزئا متوسط) و خارجی رازیر نظارت خود در شاخه‌های معین اقتصاد آزاد گذارد . تجربه ثابت نموده است که سوسیالیستی نمودن پیش از موقع و بقدر کافی تدارك نیافتهٔ مؤسسات کوچك می‌تواند موجب مشکلات جدی اقتصادی گردد و خطر محدود ماندن پایه اجتماعی نظام برخوردار از سمت‌گیری سوسیالیستی را دربی داشته باشد. به‌عکس به تعویق انداختن مسالهٔ سوسیالیستی کردن تولید بمعنای واگذاشتن اهرم های فرمانروایی اقتصادی در دست هواداران راه رشد سرمایه‌داری ، ترمز کردن شالوده ریزی مقدمات سوسیالیسم و به مقابله برخاستن باآن است.

تحول غیرسرمایه‌داری بامبارزهٔ سرسختانه طبقاتی توام است . دراین مبارزه هواداران گذار به‌ـ سوسیالیسم از یاری کشور های سوسیالیستی وهواداران راه رشد سرمایه‌داری از حمایت ارتجاع امپریالیستی برخوردارند . در جریان این جبهه‌گیری است که سرنوشت تاریخی اکثریت کشورهای درراه رشد معین می‌ـ شود .

رشد کمی طبقه کارگر و تحکیم اتحاد وی بادهقانان وسایر قشرهای زحمتکش جامعه ازمهم‌ـ ترین نمودهای پیشرفت اقتصادی واجتماعی بشمار میروند .

تحول غیرسرمایه‌داری موجب تسریع استحکام ملی بر مبنای اصول ترقیخواهانه است . این تحول در قلمرو ایدئولوژی نفوذ فزایندهٔ اندیشه‌های سوسیالیسم علمی را درپی دارد . سیاست خارجی کشورهایی که در راه رشد غیرسرمایه‌داری گام نهاده‌اند ، بر پایهٔ کاربرد خط مشی ضد ـ امپریالیستی شالوده ریزی شده و گرایش آنها در نزدیکی به ـ کشورهـای سوسیالیستی دمبدم فزونی می‌یابد .

راه غیر سرمایه‌داری بطور خودکار به سوسیالیسم نمی ـ انجامد . این یك تحول بغرنـج درمسیر تاریخ است که مراحل متعددی را دربر می‌گیرد و محتملا طولانی خواهد بود . در طی این مرحله ، جامعه خصلت گـذاری دارد و براساس وجود ساختارهای متعدد اقتصادی متمایز می‌شود . فردایش بقایای ساختار پدرسالارانه، گروهی و سوسیالیسم وهمچنین پی‌ریزی بخش‌های تعاونی و دولتی وظیفه دشواری است که زمان ، وسایل و کوشش‌هایی راایجاب می‌کند .

میراث سنگین گذشته استعماری، عقب‌ماندگی اقتصادی ، وابستگی دایمی به‌بازار جهانی سرمایه ـ داری و مقاومت سرسختانهٔ ارتجاع داخلی و خارجی راه را بطـور جدی بر دگرگونی های ترقی‌ـ خواهانهٔ اجتماعی می‌بندد .نیرو ـ های ارتجاع می‌توانند در لحظه‌هایی با استفاده از فرصت موج مبارزهٔ شدید سیاسی رااز سر بگذرانند و دگرگونی‌های ترقیخواهانه را درهم نوردند . بدیهـی است چنانچه رهبری پرولتاریا تامین نگردد ، جریان های ترقیخواهانه بطور مداوم ادامه نیابد واقدامات لازم درجهت خردکردن دستگاه دولتی پیشین که غالبا بوسیلـهٔ استعمارگران ایجادشده‌اند، بعمل نیاید ، گرایش‌های منفی پنهان و آشکار خواهـد تـوانست موجودیت نظام دموکراتیك انقلابی را بخطر اندازد و مانع از تحول ایـن یـا آن کشـور در جهت سوسیالیسم شود . سرمایـهٔ خصـوصـی و دیـوان سـالار (بوروکراتیك) همواره در جهت دولتمند گردانیدن خویش وقبضه نمودن هرچه بیشتر قدرت سیاسی تلاش می‌ورزد .

هنگامی که مبارزهٔ طبقاتی شدت می‌گیرد و مساله به‌پیش راندن بیشتر دگرگونی‌های ترقیخواهانه مطرح میشود ، سرمایهٔ خصوصی و بوروکراتیك درصدد برمی‌آید زمینهٔ نزدیکی و سپس اتحاد سیاسی با عناصر بازماندهٔ طبقات استثمارگر پیشین را فراهم آورد و باتمام وسایل حرکت به‌سوی پیشرفت را ترمز نماید و شرایط مساعد چنین تحولی را درهم نوردد .

یکی ازشرایط بسیار مهم غلبه کردن برمشکلات وانجام موفقیت‌ـ آمیز دگرگونی سوسیالیستی جامعه، ایجاد یك حزب سیاسی پیشاهنك است که فعالانه عمـل نماید و شایسته بدست آوردن تکیه‌گاهی در میان توده هـای زحمتکش باشد و همهٔ نیروهای ترقیخواه را پیرامون خود بسیج نماید و باعزم راسخ برنامهٔ ضد ـ امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری را به مرحلهٔ اجرا درآورد . یکی ازوظایف مرکزی پیشاهنك سیاسی روی کار آوردن دستگاه دولتی و ارتش وفادار به نظام ترقیخواهانه، اندیشه‌های سوسیالیسم و منافع مردم است . تنها گذار پیشاهنك به مواضع سوسیالیسم علمی است که می‌تواند ثبات حکومت خلقی را تضمین نماید .

برای پایان دادن به فعالیت ارتجاع و رهبری موثر روندهای اجتماعی کاربرد وهدایت سیاست فرم و ماهرانه اهمیت به‌سزایی دارد . تجربه تاریخی ، ضرورت کاربرد سیاست منطقی رادربهبود شرایط توده‌های وسیع مـردم و برانگیختن نیروی ابتکار آنان را در ساختمان اقتصادی ، دولتی و فرهنگی تائید می‌کند .

طبقات ارتجاعی که هماهنك با امپریالیسم فعالیت می‌کنند، برای استقرار دوبارهٔ فرمانروایی خود از کمترین اشتباهات رهبـری نظام‌های دموکراتیك انقلابی سود می‌جویند .

تاریخ شاهد چند شکل ازراه رشد غیرسرمایه‌داری است :

خلق‌های آسیای مرکزی شوروی و چند منطقه از شمال شوروی به رهبری طبقهٔ کارگر و حزب پیشاهنك آن دردرون یك کشور بزرك چند ملیتی ازسرمایه‌داری پرهیز نموده و به‌سوسیالیسم گام نهاده‌اند .

جمهوری توده‌ای مغولستان ـ به رهبری حزب تودهٔ انقلابی که به تدریج بیك حزب طراز نوین کارگری تغییرشکل یافت ، راه رشد غیر سرمایه‌داری را دنبال کرده است .

جمهوری سوسیالیستی ویتنام و جمهوری دموکراتیك خلق لائوس به‌موهبت انقلاب دمکراتیك توده‌ای وبرهبری حزب طراز نوین طبقهٔ کارگر ضمن پرهیز از رشد سرمایه‌داری به پیشرفت خود ادامه میدهند .

درسال های اخیر یك سلسله از کشورهای آسیایی و آفریقایی تحت رهبری دموکرات هـای انقلابی به راه سوسیالیستی گام نهاده‌اند .

تجربه تاریخی نشان میدهد که که رشد غیرسرمایه‌داری می‌تواند به رهبری طبقهٔ کارگر و حزب وی و یا به رهبری دموکـرات های انقلابی انجام گیرد . با اینهمه، رهبری پرولتاریا و حزب وی برای ساختمان سوسیالیسم ضـرورت دارد . نمونهٔ مغولستان ثابت نمود که در شرایط معین ، حـزب دموکراتیك انقلابی می‌تواند به‌ـ یك حزب طراز نوین طبقهٔ کارگر بدل شود .

پیوند نزدیك بااتحاد شوروی و سایر کشور های سوسیالیستی ضامن پیروزی راه رشد غیر ـ سرمایه‌داری است . پراتیك این تز لنین را تائید نمود که طبق آن طبقهٔ کارگر وظیفه دارد به ـ کشور هایی که در راه غیر ـ سرمایه‌داری گام نهاده‌اند ، کمك کند . این کمك بیانگر قانون مهم عام گسترش روابط بیـن کشورهای سوسیالیستی وخلق ـ هایی است که راه سوسیالیسم را برگزیده‌اند . نمودهای این قانون تاثیر تعیین کننده سوسیالیسم را در انقلاب جهانی به روشنـی بیان می‌کند . پیدایش وپیشرفت نخستین کشور سوسیالیستی و سپس ایجـاد سیستم جهانـی سوسیالیستـی عمیقا خصلت انقلابات رهایی‌بخش ملی معاصر رانشان میدهند و نیروی محرکهٔ گرایش های ضدامپریالیستی را در جهان نمایان می‌سازند .

این قانون دراشکال و شرایط گوناگون نمایـان می شود . کشورهایی که راه غیرسرمایه‌داری را دنبال می‌کنند ، مخصوصا در مرحلهٔ آغازین تحول خود ، در عرصهٔ روابط اقتصادی جهانی در موقعیت هـای نابرابری قـرار داشته‌انـد . جمهوری‌های آسیای مرکزی شوروی وارد سیستم متحد اقتصادی کشور شدند . مغولستان و جمهوری دموکراتیك ویتنام پیوسته پیوندهای اقتصادی جهانی‌شان را متوجه کشور های سوسیالیستی نمودند .

نظام های دموکراتیك انقلابی کنونی در موقعیت کاملا متفاوتی قرار دارند . تجارت خارجی آنها هنوز بطور اساسی متوجه کشور‌ـ های پیشرفته سرمایه‌داری است. سرمایهٔ خارجی هنوز مواضع بسیار نیرومندی در اقتصاد برخی از این کشورها دارد . کشورهای وابسته به گزینش سوسیالیستی بنابر بسیاری از مـلاحظات در تقسیم بین‌المللی سرمایه‌داری کار موضع فرمانبردارانه دارند .

با اینهمه ، نقش سیستـم سوسیالیستی در روابط اقتصادی خارجی کشورهای وابسته به ـ گزینش غیرسرمایه‌داری بی‌چون و چرا افزایش می‌یابد . بخش مهمی از همهٔ مبادلات تجاری بین اتحاد شوروی و آفریقا بکشور‌ـ های آفریقایی وابسته به سمت‌ـ گیری سوسیالیستی تعلق دارد . نزدیکی با بازار سوسیالیستی یکی از گرایش‌های اساسی رشد غیر‌ـ سرمایه‌داری در مرحلهٔ کنونـی است .

تاثیری که سیستم سوسیالیستی روی کشورهای وابسته به‌سمت‌ـ گیری سوسیالیستی می گذارد بسیار عظیم است . این تاثیر در قلمروهای مختلف چون اقتصاد ، سیاست و در موقع مناسب در امور نظامی و نیز درسرمشق و تجربه خودنمایی میکند .

دنی راجا نمایندهٔ حـزب کمونیست هند در گفتگو راجع به مسایل رشد غیرسرمایه‌داری که توسط **نوول روواتر ناسیونال** ترتیب یافت گفته است : «راه رشد غیر سرمایه‌داری در جهت سوسیالیسم ، بـه وسیله یك دمـوکـراسی ملـی در دولت دموکراتیك انقلابی بدو دلیل اساسی به امر قابل تحققی بدل شده است : نخست ، به موهبت پشتیبانی که سیستم نیرومندجهانی سوسیالیستی در حال حاضر به‌این کشورها معطوف میدارد . دوم به‌ـ موهبت روند بی‌سابقهٔ رادیکال شدن عناصر غیرپرولتری و ضد امپریالیستی در کشورهای جهان سوم و نیز به موهبت روندی که تحت تاثیر بحران ژرف سیستم جهانی سرمایه‌داری و نیروی جاذبهٔ عظیم سوسیالیسم بین توده های وسیع مردم این کشورها بوجود آمده است» . (۳)

عصر گذار ازسرمایه‌داری به‌ـ سوسیالیسم بـر اساس مبارزهٔ سرسختانه طبقاتی مشخص می ـ شود . نیروهای ارتجاعی درجریان این مبارزه تلاش می‌ورزند چرخ تاریخ رابه‌عقب بازگردانند .

بنابراین اتفاقی نیست که مفهوم آفرینش علمی رشدغیرسرمایه ـ داری هدف حملات بیرحمانـهٔ ایدئولوگهای امپریالیسم وتجدید نظر طلبان قرار میگیرد .

زندگی همواره باتزها ونتیجه‌ـ گیری‌های تازه تئوری تکامـل غیر سرمایه‌داری را غنی می ـ سازد . جنبه های مختلف ایـن مفهوم آفرینی موضوع بحث پرشور پیشاهنگـان طبقـه کارگـر و دانشمندان پیشـرو کشور های مختلف است . گاه نتیجه‌گیریهای نادرستی رخ می‌نماید . ازیکسو به امکانات و قلمروهای کاربرد رشد غیرسرمایه‌داری پربها می‌ـ دهند وازسوی دیگر ، جهت‌گیری سوسیالیستی کشور های نوپای آسیا و آفریقا راندیده میگیرند ویابه‌آن کم بها میدهند .

این کم‌بها دادن ازحیث تئوری اشتباه‌آمیز و از حیث سیاسی خطرناك است . برخی مؤلفیـن می‌پندارند که راه‌غیرسرمایه‌داری مورد گزینش کشورهای نوپای آسیا و آفریقا تنها می توانـد «زمینه» را برای سرمایه داری «غنی سازد» . این دیدگاه نقش نیروی انقلابی قشرهای وسیـع دهقانان ، خرده بورژوازی ونیمه پرولترها را کوچك می شمارد ، تاثیـر بسیار نیرومند سیستـم سوسیالیستی وطبقه کارگرجهانی را درتحول جهان درنظر نمی‌گیرد و نقشی را که طبقهٔ کارگر در کشور های وابسته به گزینش سوسیالیستی در جریان صنعتی شدن و دگرگونی‌های اقتصادی‌ـ اجتماعی ترقیخواهانه‌شان ایفـاء میکنند ، درنمی‌یابد .

ادامه دارد

زیرنویس‌ها :

۱ـ و . لنین ، مجموعهٔ آثـار جلد ۳۱ صفحات ۲۵۲ـ۲۵۱

۲ـ و . لنین ، مجموعهٔ آثار جلد ۲۷ ، صفحهٔ ۳۶۲

۳ـ مجلهٔ نوین بین‌المللی ، شمارهٔ ۷ ، ۱۹۷۰ صفحهٔ ۱۷۷

دمکراتهای انقلابی

بقیه ازصفحه ۱

دولتی ۷۰٪ تـولید صنعتی را در برمی‌گیرند.

در گینه، ۱۷ بنگـاه صنعتی از ۳۸ بنگاه صنعتی کشور متعلق به‌بخش دولتی است، و ۹ بنگـاه نیز بصـورت مختلط، با شرکت سرمایه خـارجی و دولـت اداره می‌شود. همچنانکه وزیر صنایع و معادن وانرژی گینه درمصاحبه‌ای با روزنامه «هوروپا» (Horoya) تـاکید کرد، از سـه بخش صنعت نوخاسته گینه، بخش دولتی مهمترین بخش است، و در انطباق با خط مشی اقتصادی دولت می‌باشد.

قرارهای ششمین کنگره حزب دموکراتیك گینه (درپایان دسامبر ۱۹۶۲) خط مشی استفاده ازاصول اجتماعی در روستاها از طریق ایجاد تعاونی‌ها، تاسیس «مزارع جمعی» و دولتی، و مراکز خاص نوسـازی کشـاورزی را تصویب کرد.

امـا، این اقدامـات نتایج پایدار و مثبتی نداشت اکثریت تعاونی‌های کشـاورزی (که تعداد آنها، بنابه‌آمار رسمی، زمانی به ۱۵۰۰ رسیده بـود) درهم‌شکست یا زیر کنترل دهقانـان ثروتمند درآمد. جریان تقـریباً مشابهی در مورد بخش قـابل توجهی از تعاونی‌های مصرف نیز روی‌داد. در پایان‌سال ۱۹۶۹، بخش دولتی در کشاورزی تنهـا یکدهم درصد تولید ناخالص کشاورزی را تولید می‌کرد. تمام این مسایل شورای ملی انقلاب را در ژانویه ۱۹۷۰ و نهمین کنگره حزب دموکراتیك گینه را در آوریل ۱۹۷۲ برآن داشت که تـوجه خود را معطوف وضع روستاهـا نمایند، مجـدداً براهمیت جنبش تعاونی تـأکید کنند و ازارگانهای مربوطه بخواهند که تمام اقدامات ضروری برای سازمان دادن تعاونی‌ها را انجام دهند.

بخش دولتی درالجزایر، بنا به‌آمار نشریه «آفریقای جوان»، تقریباً ۸۰٪ بنگاه‌های معدنی، صنعتی و تجاری کشور را دربـر می‌گیرد.[۵] بعلاوه بخش دولتی نقش هرچه فـزاینده‌تری درصنعت نفت بدست می‌آورد. در آغازسال ۱۹۷۳، شرکت نفت دولتی (Sonatrach) ۸۰٪ استخراج نفت، تمام پالایش، تمامی تولید گـاز طبیعی و ۹۰٪ تبدیل گاز به مایـع را اداره می‌کرد.[۶]

حکومت الجزایر، درکشاورزی هوادار خط مشی تحکیم بخش‌های خودمدیر که براساس ابتکار کارگران کشاورزی تأسیس شده، می‌باشد. ۴۰٪ تـمام اراضی زیـر کشت و وتقریباً ۶۰٪ تمام تولید کشاورزی متعلق به این بخش است. بومدین در یـك سخنرانـی بـمناسبت چهاردهمین سالگشت انقلاب الجزایر گفت، «ما عقیده داریم که خود ـ مدیری یکی از دستاوردهای ذاتی انقلاب ماویکی از شالوده‌هـای پیشرفت اقتصادوجامعه سوسیالیستی ما است.»[۷] اقداماتی کـه درجهت تحکیم مزارع خودـ مدیر انجام گرفت سبب شدکه بسیـاری از آنهـاکـه با ضرر وزیـان عمل می‌کردند به‌وضع سودآوری برسند.

درسوریه، بخش دولتی تقریباً ۸۵٪ تولید صنعتی کشور، و ۲۰٪ کل فعالیت‌های اقتصادی را دربر می‌گیرد؛ با ۷۰٪ تمام سرمایه گذاریها در این بخش انجام می‌گیرد، و بیشتر افزایش تولیـد صنعتی از اولویت رشـد بخش دولتی ناشی می‌شود. رهبران سوریه تـوجه خاصی بـه توسعه تعاونی‌های

بقیه درصفحه ۷

ترجمه وتلخیص: ناصرمؤذن

گوشه‌ای از زندگی نیکلای آستروفسکی

نویسندهٔ «چگونه فولاد آبدیده شد»

«ژوزف‌اوتکین» شاعر بودکه اشعارش را برای‌آستروفسکی خواند و از زندگی ادبی مسکو برای او صحبت‌کرد.

مسکو با قدرت تمام آستروفسکی را به‌خود جلب می‌کرد. وقتی‌که تابستان به‌پایان رسید،کسانی‌که ازاو دیدن می‌کردندآنجا را ترك‌کردند، سرافیموویچ، زالکا، اوتکین‌نامه نمی‌توانست عدم رابطهٔ شخصی وگفتگوی مستقیم را جبران‌کند.

درنامه‌ای به «آناکاراوایه‌وا» اصرارکرد، «بایستی به‌مسکو برگردم. برایم شکی‌نمانده‌که رشدوآموزش به‌مسکو نیازمنداست.»

همچنانکه طرح‌کار جدید در مغزش‌به‌وضوح شکل‌می‌گرفت، در میل به‌نقل‌مکان به‌مسکو مصرتر می‌گردید. درحالی‌که تصمیم به این نقل مکان بیش از پیش در او رشد می‌کرد،آنچه می‌خواست رخ داد.

در اول ژوئن ۱۹۳۴،آستروفسکی به‌عضویت اتحادیهٔ نویسندگان، شعبهٔ مسکو، پذیرفته شد او با همهٔ خلوصش نوشت، «آنها به‌خاطر کارهایی‌که هنوز درحال نوشتن‌آن هستم به‌من‌ارج و اعتبار بخشیده‌اند.»

این درست پیش از انتشار جلد دوم‌کتاب «چگونه پولاد آبدیده شد» بودکه به دو زبان روسی و اوکراینی منتشر گردید.

در همان سال، چاپ دوم‌کتاب به‌زبان روسی و ترجمه‌های لهستانی، تاتاری، مولداوی و چاواش‌آن منتشر شد.

انتقادات، نظریات و نامه‌های خوانندگان در روزنامه‌ها و مجلات آغاز به‌چاپ شدن‌کردند. آخرین فصل قسمت دوم‌کتاب در شمارهٔ ماه مه مجلهٔ «مولودایاگواردیا» منتشر شد و شمارهٔ‌ژوئن آن مجله حاوی مقاله‌ای بود تحت عنوان «تولد یك قهرمان». در این مقاله آستروفسکی همچون نویسندهٔ برجستهٔ جوانان معرفی شده و یکی ازآن‌کسانی به‌شمارآمدکه اثرشان عامل مهمی‌درآموزش علمی نسل جوان بود. شماره‌های بعدی مجلهٔ مذکور حاوی نامه‌هایی از جانب خوانندگان جدی و صمیمی مجله بود. طبیعتاً شهرت‌کتاب به‌حد شهرت نویسندهٔ‌آن بود. هرروزه‌کیسهٔ پستچی از نامه‌هایی‌که به‌آدرس نویسنده بود پر می‌شد و معمولا صبحهای آستروفسکی با مطالعهٔ چنین نامه‌هایی‌آغاز می‌شد. او در مقاله‌ای تحت عنوان «یك روز عادی» نوشت:

«نامه‌ها ازهمهٔ نقاط‌کشورمی‌رسد، ازولادی‌وستوك، تاشکند، فرغانه، تفلیس، بلوروسی، اوکراین، لنینگراد ومسکو...

مسکو، مسکوا قلب‌جهان! این نامه‌های میهن من است‌که برای یکی ازفرزانش، یعنی برای‌من می‌نویسد، من یعنی نویسندهٔ کتاب «چگونه‌پولادآبدیده شد» ویك‌مبتدی‌هنرنویسندگی. هزاران نامه‌که به‌طرز زیبایی دسته‌بندی شده است، عزیزترین اندوختهٔ‌من است. چه‌کسی برای‌من نامه می‌نویسد؟ هرکسی. کارگران جوان کارخانه‌ها، ملوانان دریای سیاه ودریای‌بالتیك،خلبانان‌ومهندسین جوان، یعنی همهٔ آنهایی‌که مشتاق بیان نظریاتشان در اطراف احساساتی است‌که‌کتاب من برانگیخته است.»

آستروفسکی درحالی‌که بالاخره از برگشتن به‌صفوف فعال خلق خوشحال بود وازعلم به‌اینکه سهم‌او در کارهایی‌که می‌بایست انجام‌گردد، نویسندگی بود واز شرکت فعال در پیشرفت عظیم‌مردم شادمان بود، به‌طرزکاهش‌ناپذیری برای زندگی وکار شتاب بیشتری به‌خرج می‌داد.

«انسان بایستی کار کند، زیرا زندگی کار است و نه رشد نباتی.»

فکر کتاب جدیدکه «زادهٔ‌طوفان» نامیده‌می‌شد، بافرارسیدن سال ۱۹۳۳ درذهنش شکل‌گرفت. راجع به‌این‌کتاب تذاکراتی در مطبوعات به‌چاپ رسیده بود. واکنون هرروز تعداد نامه‌های‌جوان، گرم وصمیمانه‌ای‌که به‌اومی‌رسید واو را به‌اتمام طرحهایش دعوت می‌کرد، روبه‌افزایش می‌رفت. بدین‌ترتیب او می‌بایست شتاب به خرج دهد. او می‌دانست‌که مرگش ممکن‌است دریکی ازهمین‌روزها فرارسد.

اینجا یکی از نامه‌هاکه در حقیقت دعوتی برای کارکردن است، به‌چشم می‌خورد، «رفیق عزیز، آستروفسکی! ما بی‌صبرانه منتظر داستان جدید شما (زادهٔ طوفان) هستیم. آن را زود ترتمام کنید. ما می‌دانیم که کتاب خوبی خواهد بود. فراموش نکن‌که ما منتظریم.»

«ما» معنیش همهٔ‌خوانندگان‌کتاب او بود. میلیونهاخواننده! آستروفسکی نیمهٔ دیگر سال ۱۹۳۴، یعنی سال بعداز انتشارکتاب «چگونه پولاد آبدیده شد» را مشغول طرحهای‌کتاب «زادهٔ طوفان» بود.

برای‌کتاب جدید انتظارکار بیشتری‌ازخود داشت. واین‌کار مستلزم آموزش، آموزش وآموزش بود.

مجدداً به‌تولستوی رجوع‌کرد— جنگ‌وصلح، آناکارنینا —نه مطالعهٔ ساده، بلکه آموزش، کشف وتجزیه وتحلیل.

مقالات‌گورکی راجع به‌ادبیات بسیار چیزها بدو آموخت‌و راهنمائیش‌کرد. اواین مقالات‌را خلاصه‌می‌کرد وازدکتر پاولوسکی می‌خواست تاگفته‌هایی راکه حس می‌کرد باید بیشتر بدان‌مراجعه کند، برایش یادداشت‌کند.

در۱۷ اوت ۱۹۳۴ نخستین‌کنگره نویسندگان شوروی در مسکوگشایش یافت. آستروفسکی بادقت مباحث کنگره را دنبال می‌کرد.

هرچیزی راکه در روزنامه‌ها راجع به‌کنگره چاپ شده بود بلند بلند برایش می‌خواندند. بعداً نسخهٔ تندنویس شده‌ای از خلاصهٔ مذاکرات کنگره را دریافت‌کرد که آن راجلدبه‌جلدمطالعه کرد.

دربهار۱۹۳۴، حیات‌آستروفسکی به مویی بسته بود. دکتر پاولووسکی به یاد می‌آورد، «باکوشش بسیار نومیدانه‌ای توانستیم اورا زنده نگه داریم.»

وضع جسمانی اوبیش ازحد تحملش‌خراب بود. می‌شد درك کردکه نیروهای اوبه هدر می‌روند و طرحهای ادبی او در خطر اضمحلالند. ولی‌مثل‌همیشه، به مجرد اینکه‌کمی‌احساس‌بهبودی‌کرد، نشست وشدیداً به‌کارپرداخت. شدیدتر از هرموقع دیگر. با شتاب اینکه اوقات تلف شده را جبران‌کند.

درهمان ایام نوشت، «من بشدت و مصرانه می‌آموزم. مردم آنقدرکه بتوانند برایم می‌خوانند ومن‌گوش می‌دهم. خطوط اصلی کارجدیدم طرح‌ریزی شده‌است ومن‌بزودی روی آن‌کار خواهم‌کرد. درهمین ضمن آموزش و دوباره آموزش. برای اینکه فقط بوسیله رشد فکری است که یك شخص می‌تواند پیشرفت کند. سکون یعنی مرگ. مردم اکنون به من همچون کارگری و نه یك کار— آموز، نگاه می‌کنند. و همچنین آموزش و آموزش تا اینکه مغزم پر شود.»

دربهار آن سال، «آ.س.سرافیموویچ»[1] که برای‌گذراندن مرخصی‌اش به سوچی آمده بود با آستروفسکی ملاقات کرد. و دوستی‌میان‌نویسندهٔ مشهور وجوان(کارگر) محکم‌شد. آستروفسکی بعد ازرفتن‌اوغالباً این‌ملاقاتها را به یاد می‌آورد وازسرافیموویچ با حق‌شناسی یك فرزند سخن‌می‌گفت.

او درنامه‌ای نوشت، «الکساندر سرافیموویچ سه‌بار به‌دیدن من‌آمد. پیره‌رد تجزیه وتحلیل‌دقیقی ازاشتباهات و کارهایم‌کرد. این‌برای من‌خیلی‌خیلی سودمند بود. الکساندر سرافیموویچ مرا به طرزشگفت‌آوری تحت تأثیرخود قرارداد.»

همچنین دراین‌زمان بودکه آستروفسکی با نویسندهٔ مجاری —«ماته زالکا»— آشنا شد وبا اوصمیمیت بسیار بهم زد. هردو در جنگ داخلی‌جنگیده بودند وهردو با روح‌تسگین‌ناپذیر وعشق به پشریت متبرك شده بودند.

آستروفسکی به هنگام یادآوری از زالکاگفت، «این‌مجاری جزاینکه دوست من‌باشد چاره‌ای ندارد. رفاقت با اوحتی درمرگ هم خوب است.»

خود زالکا عمیقتر ازاین تحت‌تأثیر دوست جدید خود قرار گرفت. درحالی‌که اولین ملاقاتش را با آستروفسکی به یاد می‌آورد، نوشت، «نخستین‌ملاقات من با نیکلای ملاقات دو دوست بسیارصمیمی‌بود، ملاقات آدمهایی‌بودکه پیشترهمدیگررا میشناختند. ازاولین‌کلمات، به نظر می‌آمدکه داریم صحبتی را که چندی پیش ناتمام‌گذارده‌ایم، ادامه می‌دهیم.

تأثیری‌که آستروفسکی بر من‌گذاشت بشدت متفاوت بود. اما، ورای همهٔ اینها، تأثیری لذتبخش وقوت قلب دهنده بود. درازکشیدن مدام او برپشت، علیل بودنش، نابینایی ودردهای دیگرش، همه ظاهرقضیه بود. درحقیقت او نیرومند، شجاع ومبارز بود. آری! اوهنوز خود رایك سرباز ارتش‌سرخ به حساب‌می‌آورد، اواحساس‌می‌کردکه درصفوف جنگ گام برمی‌دارد. آری! دراولین صف. این‌وضع جسمانی‌اوکمی غم‌انگیزجلوه می‌کرد اما به هیچوجه ثابت، برطرف‌نشدنی وابدی نبود.»

آستروفسکی با اینکه‌کور وفلج بود هنوز «مشعل فروزان فعالیت» بود. چنانکه «رومن‌رولان» اورا چنین‌نامید. رولان‌صحیح می‌گفت. آستروفسکی‌مشعلی بودکه هرگز فرونکشید. مشعلی‌بودکه وقتی‌بادهای‌سخت وظالم براو وزیدن‌گرفت، اوپرشعله‌تر وروشن‌تر زبانه‌کشید.

درد وعذاب نتوانست پرهای پرندهٔ امید او را ببندد و رنگهای زندهٔ هستی‌را ازنظر اوبگیرد. این امربه اوآموخت تا فقط ارزش بسیارعالی برای «انسانهایی‌که گنجایش تحمل درد را بی‌آنکه دردشان را به همه یا افراد گوناگون نمایش دهند» قائل شود.

در حالی‌که‌آستروفسکی را می‌بینی و سخنان الهام بخشش را می‌شنوی‌و رشتهٔ اشتیاق آمیز فکر وسیع و جستجوگرش رادنبال می‌کنی، فراموش می‌کنی‌که درکنار یك‌علیل علاج‌ناپذیر نشسته‌ای. هرگز! به هیچ شکلی او تصویر یك بیمار را به ذهن شما متبادر نمی‌سازد. او می‌گوید، «وقتی‌که چشمهایم را می‌بندم...» و شما فراموش می‌کنید‌که چشمهایش‌خیلی پیشتر، سالهاست‌که‌کورشده‌اند. یا اینکه وقتی از «این‌آنفلوآنزای نگران‌کننده» صحبت می‌کند، شما می‌پندارید‌که «آنفلوآنزا» تنها بیماری است‌که اودارد. کورانه. می‌گوید«مطالعه می‌کنم»، در حالیکه‌فقط قادر است یك انگشتش راحرکت‌دهدمی‌گوید،«می‌نویسم»، فلج‌است اما می‌گوید« تصمیم دارم بروم.» چشمهایش نمی‌بیند،اما ازآنهایی‌که می‌بینند به‌دیدن‌مناظر مشتاق‌تر است، فلج است اما بیش ازآنهایی‌که عضلاتشان سالم‌است حرکت دارد، به‌طرز علاج ناپذیری بیمار است اما چنان پرتوی‌از شادی وگرمای انسانی می پراکندکه کسانی‌که درکنار او هستند احساس شرم می‌کنند،طوری‌که‌انگارآنها بیمارندو نه‌آستروفسکی.

راجع به امکان مرگش، او یکبار به‌نویسندهٔ این سطور گفت، «اگر به‌شما گفتند نیکلای مرد، باور نکن. مگر اینکه خودت‌بیایی و ببینی. اما اگر واقعاً برایم ثابت شدکه بایستی بمیرم— مثل دیگران‌که درآگهی فوت می‌نویسند— ننویس او ممکن بود بیش از این زندگی‌کند، بگذار بگویمت‌که اگر حتی یك سلول دربدن من بتواندزنده بماند و مقاومت‌کند، من زنده خواهم بودومقاومت خواهم‌کرد... من نخواهم رفت مگر اینکه مطلقاً نابودگردم. من به این عجوزهٔ هزارداماد نشان خواهم دادکه چگونه می‌میرند.»

آستروفسکی اعلام‌کردکه «بسیار دوست دارد رکورد طول عمر را بشکند». بطورکلی و به‌مفهوم جسمانی قضیه، او رکوردی را نشکست. اما بدون تردید نوع دیگری از رکورد به‌جاگذاشت، رکورد فعالیتی‌که صفت ویژهٔ زندگی او بود. وضعیت او غیر قابل علاج بود. همواره مرگ تهدیدآمیز بر فراز سراوآویخته بود،اما علیرغم تهدید مرگ، او با انرژی و تب‌وتابی زندگی می‌کردکه فقط انسانهای با ارزش عالی استعداد چنین زندگانی را دارند.

یکی دیگرازکسانی‌که ازاو دیدن‌کرد— در تابستان۱۹۳۴

اونوشت، «برای به‌دنیاآوردن دومین‌فرزندم‌بیشترین‌کوششم را می‌کنم‌که تاآنجایی‌که امکان دارد زیبا وباهوش باشد.»

اماکار جدید او مشکلاتی به‌همراه داشت. مشکلاتی‌که بدون مراجعه به‌مسکو برآنها غلبه نمی‌یافت. کتاب دربارهٔ دوران مبارزه علیه‌گارد سفید لهستان بود. اما در سوچی‌کارمایهٔ این‌مطالب‌موجود نبود.

اودر۲۲ نوامبر۱۹۳۴ درنامه‌ای به«برونیسلاومارچلوسکا» نوشت، «ازهمان اوائل، فقدان‌کامل‌کارمایهٔ تاریخی مانعی برای من بود. من‌کتابی، رساله‌ای، مقاله‌ای، چه‌سیاسی چه‌نظامی، راجع به مناسبات ما با لهستان در خلال سالهای ۱۹۱۸، ۱۹۱۹ و۱۹۲۰ ندارم. آنچه می‌توانم به‌عنوان موادخام به‌خاطر آورم خوانده‌های سالهای پیش‌است ویاآنچه خود شاهد بوده‌ام یاازدیگران شنیده‌ام. واین برای زمینهٔ یك داستان سیاسی غیرکافی است. من بایستی هرچیزی را دوباره وبطورکلی بخوانم وسراسر آن را بیاموزم، البته پیش ازآنکه مسائل را برمبنای آن عمومیت بخشم.»

درهمان نامه نوشت، «می‌خواهم شروع‌کارها را نشان دهم و بعد تجمع نیروها را، یعنی نیروی‌ما و حزب‌کارگری لهستان. چند کتاب البته نمی‌تواند جای واقعیت را بگیرد. مردم زنده‌می‌توانند واقعیت را به‌من بگویند. مردم زندهٔ آن روزگار. زیرا دریك کار ادبی بیشتر ازهمه مردم نشان‌دهندهٔ مضمون‌آن هستند. وهمین امر مجدداً، مسکورا برای من ضروری می‌سازد.»

آستروفسکی امیدوار بودکه پیش از زمستان سوچی‌راترك کند، بیشتر به‌خاطر آن‌که هوا به‌سرعت بدتر می‌شد و بارانهای پائیزی به نظر تمام تباشدنی می‌آمد. همهٔ دوستان مسکوئی نیز رفته بودند واو تنها مانده بود. اما اطاق پیدا کردن درمسکو ساده نبود واز نقل‌مکان به‌پایتخت، عجالتاً آن سال، می‌بایست چشم‌پوشی کرد.

اوایل‌ژانویهٔ۱۹۳۵، دوفصل‌نخستین‌کتاب جدیدی‌به‌صورت طرح اولیه پیش‌نویس شد. اولین خوانندگان وناقدین این‌دوفصل، اعضای یك‌گروه ادبی متعلق به باشگاه کارگران بودند که درخانهٔ آستروفسکی حضور پیدا کردند تادربارهٔ نسخهٔ دستنویس آن بحث کنند.

حملات بیماریهای آنفلوآنزا و ذات‌الجنب پیشرفت‌کار او را متوقف ساخت. پزشکان اکیداً او را از نوشتن وحتی خواندن منع کردند. یك ماه ونیم بطورکلی‌کارنکرد وبخاطرامیدبه بازگشت مجدد به‌کار اوامر پزشکان را اطاعت می‌کرد. وقتی‌که دوباره شروع به‌کارکرد، فوراً تصمیم‌گرفت‌که اوقات ضایع شده را جبران کند. یعنی صفحات جدیدی دیکته‌کرد وآنچه را قبلانوشته شده بود تصحیح‌کرد ومواد خامی راکه دوستانش توانسته بودند از مسکو بفرستند مطالعه‌کرد.

دراوایل ماه مه پنج فصل آماده بود و آنها را به مجلهٔ «مولودایاگواردیا» فرستاد. قبل از چاپ دراین مجله، این فصول بصورت مسلسل‌در روزنامهٔ «سوچینسکایا پراودا» (حقیقت سوچی) چاپ شد. کار جدید آستروفسکی احساسات عظیمی برانگیخت. صفهای طولانی از خوانندگان هرروز درمقابل روزنامه فروشیهای سوچی، تشکیل می‌شد.

گرچه درکارکتاب سخت‌کوش بود، اما ازفعالیتهای‌اجتماعی نیز غافل نمی‌ماند. واحد حزبی‌که‌آستروفسکی بدان وابسته بود درکنار بستر او تشکیل جلسه می‌داد. سازمان جوانان در خانهٔ او طرح‌فعالیت خویش‌را می‌ریخت. همچنین، مکاتبات وسیع وفعالانه‌ای را ادامه می‌داد.

او دراین دوره چنان با شدت‌کار می‌کردکه‌کمیتهٔ شهرستان مجبور شد مداخله‌کند و از تقاضای پزشکان در مورد متوقف ساختن او از فعالیت، حمایت‌کند.

در۱۶ مه ۱۹۳۵، نیکلای آستروفسکی، درگزارشی‌بدفتر کمیتهٔ شهرستان سوچی نوشت، «البته، پزشکان عقیده داشتندکه من بزودی به آخرین سفرخواهم‌رفت. اما آنها گفتند درهمین‌پنج سالی که‌گذشت خواهم رفت. ولی‌آستروفسکی ازآن پنج سال عبورکرده است وهمهٔ عزمش اینست‌که سه سال دیگرهم، حداقل، زنده بماند. آنها روی‌کیفیت موادی‌که جسم مرا می‌سازد حساب نکردند...

صدها نامه برایم آمده است، نامه‌هایی‌که مرا به ادامهٔ مبارزه فرا می‌خواند. آنها قلب مرا مشتعل می‌سازند واین حس‌را درمن زنده می‌کنندکه حتی‌یك روزبه بطالت‌گذشتن‌عمرمن، جنایت است.

روزانه ده تا دوازده ساعت از بیست وچهارساعت‌کارمی‌کنم. من بایستی در زندگی شتاب‌کنم.»

دفترکمیته به اتفاق آراکار نویسنده آستروفسکی‌راتصویب کرد و نظربه خستگی مفرط او «استفاده از تعطیلات» را برای او تجویزکرد. آستروفسکی موظف به اطاعت دربرابر آن بود.

در۳۱ ماه مه ۱۹۳۵ نوشت، «امروزآخرین‌روزکارمنست. تعطیلات فردا آغاز می‌شود.»

اما «تعطیلات»اش آن طورکه می‌بایست بگذرد نگذشت.

هیئت مرکزی سینمای اوکراین درآوریل از آستروفسکی خواهش‌کرده بود «چگونه پولاد آبدیده شد» را برای فیلم آماده کند. واکنون «میخائیل زاتس»، سناریست جوان اوکراینی، به سوچی‌آمده بود تا در نوشتن سناریوی فیلم با آستروفسکی همکاری کند.

بدین‌ترتیب آستروفسکی به جای استراحت، درحالی‌که از ناتمام‌گذاردن‌کارها ناراحت بود، خود را با انرژی تمام دراین‌کار جدید افکند.

زاتس در سفر به سوچی تا اندازه‌ای نگران بود. آیا

۱— الکساندر سرافیموویچ(۱۹۴۹—۱۸۶۳) نویسندهٔ برجستهٔ معاصرشوروی، ازپیشگامان رئالیسم سوسیالیستی است اثر مهم خود به نام «سیلاب آهن» را درسال ۱۹۳۵ به رشتهٔ تحریر درآورد.—م.

بقیه درصفحه بعد

اشتباهاتی که در اجرای...

بقیه از صفحه ۴

گسترش داده‌شد، و برخلاف سیاست حزب مبنی براحترام به آزادی وجدان و آزادی اجرای مراسم دینی عمل شد.

و) در اجرای اصلاحات ارضی در نواحی مسکونی اقلیتهای قومی، تعداد بسیار زیادی از اشخاص در قشرهای بالای اجتماعی مورد آزار قرار گرفتند و به آداب و رسوم این مناطق نه تنها توجه نشد، بلکه بدان لطمه هم وارد گشت.

ز) در امر تجدید سازمان، اشتباه از آنجا ناشی میشد که معیارهای سیاسی خوب درک نشده بود و در بارهٔ اهمیت تعلق طبقاتی مبالغه رفته بود، و این از پیش ارزیابیهای غلطی را در بارهٔ سازمانهای حزبی و حکومت و همچنین در بارهٔ کادرها موجب میگردید. اشتباه عبارت از آن بود که درک نمیشد که نکتهٔ اساسی در سیاست کادرها تربیت آنهاست. در این زمینه تنها تدابیر انضباطی بکار میرفت مانند: تنبیه، اخراج، محکومیت، انحلال و حتی روشهای فشار غیرقابل قبول در امر تجدید سازمان.

با اشتباهات مزبور در رهبری ایدئولوژیکی، جای تعجب نیست که هرقدر به پایه حزب نزدیکتر شویم می بینیم که از سیاست توصیه شدهٔ حزب و دولت انحراف بیشتری حاصل شده است. در رهبری عملی، آنچه مربوط به روش کار است، تو سل به رفتار مستبدانه و دیکتاتور مآبانه پدیده‌ای فوق‌العاده خطرناک گردیده است. مشاهده شده است که مشی سیاسی به نحوی دقیق به اجرا گذاشته نشده اصول و اساسنامه حزب نقض گشته به قوانین دولتی تخطی شده است. به مقامات عالیه گزارشهای نادرست داده‌اند و گاهی عمداً فراموش کرده‌اند که درخواست رهنمود کنند. در مورد همکاران زیردست، هرگونه ابتکاری را خفه کرده برای تحمیل اراده بر آنها به فشار توسل جسته‌اند. خود پسندی، نابینائی ذهنی، خود داری از گوش فرادادن به عقاید توده‌ها و کادرها، تحقیر منافع توده‌ها، تحقیر سرنوشت سیاسی کادرها و اعضاء حزب، این است آنچه دیده شده است...

عادت به رهبری جدا از توده‌ها و دور از واقعیت که از یک ایدئولوژی چپگرایانه ناشی میشود موجب شده است که خطاهای مورد ارتکاب در امر اصلاحات ارضی مدت بسیار درازی ادامه یافت تنها زمانی بدان پی برده‌شد که بی‌اندازه زبان بخش گردیده بود.

کمیتهٔ مرکزی بر این عقیده است که میباید به روشنی به خطاهای مرتکبه اعتراف کرد، زیرا تنها شناخت این اشتباهات به ما کمک میکند که تصمیم بگیریم و برای تصحیح آنها چاره درستی بیابیم. (۱۴-۲۲:۱۹۵۶ چیاپ)

پس از این انتقاد از خود فوق‌العاده صادقانه و سخت، حزب دست به مبارزه برای تصحیح اشتباهات میزند: آزادی از زندان، اعاده حیثیت، جبران خسارت وارده به کلیهٔ کسانی که بناحق محکوم شده‌اند، انتقاد و آموزش کادرهائی که مرتکب اشتباهاتی گردیده‌اند.

برای جلوگیری از تکرار اشتباهات، قوانینی برای تضمین حقوق دمکراتیک در ژانویه ۱۹۵۷ به تصویب میرسد. در کمیتهٔ مرکزی، مسئولان مستقیم کمیته مرکزی از کارشان برکنار میشوند. دبیر کل ترواونگ‌شین (Truong Chinh) استعفا میدهد، اما در پست عضو دفتر سیاسی باقی میماند و جانشین او خودهوشی مینه میشود (۱۹۵۶).

این تصمیمات مانع از ادامهٔ برخی ناراحتیها نمیشود و در ناحیهٔ کاتولیک نشین «نگه آن» (Nghe - an) اغتشاشهائی بروز میکند. (نوامبر ۱۹۵۶).

روی هم رفته اصلاحات ارضی در ۳۶۹۱ روستای دلتا (delta) و نواحی میانهٔ کشور انجام گرفت که بیش از ده میلیون سکنه دارد. بیش از ۸۱۰۰۰۰ هکتار میان ۲۱۰۴۱۳۸ خانوار دهقانی یعنی ۷۲/۸٪ خانوارهای ناحیه‌ای که در آنجا اصلاحات ارضی انجام گرفت تقسیم گردید و ۸۳۲۳۶۳۶ نفر را شامل شد. از آن گذشته، ۱۸۴۶۰۰۰ آلات و افزار کشاورزی ۷۴۰۰۰ رأس حشم و ۱۴۸۵۶۵ خانه به دهقانان تحویل گردید.

تقسیم زمینها پس از اصلاحات ارضی

	املاک تقسیم شده		خانوار های استفاده کننده	متوسط یک خانوار
	زمینها به‌هکتار	دام ۱۰۰۰ سر	(۱۰۰۰)	(متر مربع)
کارگران کشاورزی	۱۷۰/۴	۳۸/۸	۴۱۶/۰	۴۰۹۵
دهقانان فقیر	۴۴۰/۴	۳۱/۵	۱۰۵۹/۸	۴۱۵۵
دهقانان میانه‌حال	۱۷۹/۵	۲/۵	۵۳۹/۶	۳۳۱۷
ده‌نشینان مستمند	۸/۵	۱/۴	۳۵/۰	۲۲۸۲
دیگر کارگران	۱۱/۷	۰/۳	۵۲/۹	۲۲۱۶
جمع	۸۱۰/۰	۷۴/۰	۲۱۰۴/۱	۳۸۴۸

سطح متوسط متصرفی قشرهای مختلفهٔ روستائی قبل وبعد از اصلاحات ارضی

	مالکیت متوسط بمترمربع (۱)	
	۱۹۴۵	بعداز اصلاحات ارضی
مالکان ارضی	۱۰۰۹۳	۷۳۸
دهقان ثروتمند	۶۳۹۳	۱۵۴۷
دهقان میانه‌حال	۱۳۷۲	۱۶۱۰
دهقان فقیر	۴۳۱	۱۴۳۷
کارگر کشاورزی	۱۲۴	۱۴۱۳

۱ ــ وضعیت در ۳۶۵۳ کمون در ۱۹۴۵ کین‌ته‌ویت‌نیم ۱۹۶۰ــ۱۹۴۵ هانوی صفحهٔ ۴۹.

هدف‌های اصلی انقلاب...

بقیه از صفحه ۱

از فوریه ۱۹۷۴ کارگران، دهقانان فقیر و ستمکش، جناح‌های خرده بورژوازی، بویژه دانشجویان و روشنفکران انقلابی در ارتش و سایر نیروهای میهن‌پرست، نیروهای انقلاب را تشکیل میدهند.

رهبران ارتش که عموماً منشاء خرده بورژوازی دارند به نحو تحسین‌انگیزی تمام کوشش خود را بکار گرفته‌اند تا روز بدست گیری رهبری جمعی را توسط یک حزب نیرومند بجلو اندازند.

از هم اکنون کارگران همراه با نمایندگان جناح چپ ارتش، پست‌های بسیار پر مسئولیت را در سطح شهر و روستا به عهده گرفته‌اند. اما حضور سربازان جنبهٔ نظامی ندارد، بلکه ضمانتی است برای جلوگیری از بروز هرنوع خطا و سهل‌انگاری که به هنگام مبارزه در راه یک جامعهٔ نوین پیش خواهد آمد. درعین حال باید از این جامعه به هرقیمت که شده علیه دشمنان داخلی و خارجی دفاع شود تا در ادامهٔ راه، ساختن یک جامعهٔ واقعاً سوسیالیستی امکان‌پذیر گردد.

ضد انقلاب، در این روند پر تحرک، تنها در سه سال درهم کوبیده شده است.

نیروهای ضدانقلابی عبارتند از فئودال‌های خلع‌ید شده و جاسوسان امپریالیسم بویژه، امپریالیسم امریکا، و نیز بورژوازی تجاری و بوروکراتیک.

از ابتدا نیروهای ارتجاعی جهان عرب در حملات تجاوزکارانه ضد انقلابیون شرکت داشتند. شاهزاده فهد که ظاهراً دومین قدرت عربستان سعودی ولی درعمل نیرومندترین مرد این کشور است آشکاراً گفت، «... باید اتیوپی را تکه‌تکه کرد، انقلاب‌اش را در خون خفه ساخت.»

بگفتهٔ شاهزاده یک اتیوپی مستقل و انقلابی مانع از عربی ماندن دریای سرخ میشود ــ یعنی دریا باید همیشه از سوی تولید کنندگان ارتجاعی نفت کنترل شود ــ و نیز یک اتیوپی قوی توده‌ای به یمن دمکراتیک کمک خواهد کرد و یک پایگاه محکم انقلاب در این منطقه خواهد شد. اما شاهزاده درجمع دوستان نزدیک خود از این هم بیشتر گفته است و برخی از این دوستان حرف‌های او را برای روزنامه‌نگاران غربی بازگو کرده‌اند. از جمله اینکه، «در کشور سلطنتی ما نیز منگیستوهای احتمالی بسیاری وجود دارد که همه منتظرند ببینند بر سر منگیستو چه خواهد آمد. باید او نابود شود تا ما بتوانیم بازهم در صلح و آرامش زندگی کنیم.»

ارتجاع غرب و امپریالیسم ظاهراً برای حفظ امنیت نفت، اما درحقیقت به منظور جلوگیری از پیروزی انقلاب آن هم قبل از پا گرفتن آن، نقشه‌هائی به منظور دخالت مستقیم درسر می‌پرورانند و درصددند با تشکیل یک جمهوری عربی یا اسلامی در اریتره و با کمک خواستن این جمهوری از آن‌ها از این پوشش استفاده کرده به دخالت مستقیم بپردازند. درعین حال دوحزب ارتجاعی با کمک‌های مالی و نظامی که دریافت می‌کنند در این راه فعالیت دارند. «اتحاد دموکراتیک اتیوپی» یک نمونهٔ فاشیستی و زبان‌حال بزرگ‌مالکان است. رهبران این حزب شاهزادگان و عالیجنابانی هستند که دارائی‌شان

بقیه در صفحه ۷

بقیه از صفحه قبل

آستروفسکی مسائلی را که با آنها روبرو می‌شد می‌توانست بفهمد؟ آخر او سالها نتوانسته بود پیشرفت سینما را تعقیب کند.

فیلم ساختن از یک داستان کار ساده‌ای نیست. نمی‌توان از حذف برخی قسمت‌ها، آن هم به مقدار معتنابه، و از برخی اصلاحات در زمینهٔ محکم بافتهٔ اصلی اجتناب کرد.

آیا آستروفسکی با تمام اینها موافق بود؟

آیا او مقتضیات خاص این شکل جدید هنر را درک میکرد؟

اما همهٔ تردیدها بی‌مورد بود. بعد از یک گفتگوی کلی در بارهٔ سینما، آستروفسکی خودش به کمک شتافت و گفت:

«ما مجبور خواهیم بود که مقدار زیادی از آنچه در کتاب هست دور بریزیم. و یک زندگی بسیار زندهٔ سینمایی به شخصیتهای اصلی داستان یعنی کورچاگین، ژوخرای، آرتم، مادر و ریتا بدهیم.»

صحنه به صحنه، مواد خامی را که می‌بایست در دستنویس وارد شود انتخاب می‌کردند. درحالی که بعضی عناصر از طرح کل داستان حذف می‌شد، عناصر دیگری به جای آن وسیع و گسترده می‌گردید.

کار روی دستنویس سناریو درسراسر تابستان و پائیز سال ۱۹۳۵ ادامه یافت.

متن نهایی از جنبه‌های بسیار کاری مستقل و اصیل بود.

درهمین ایام، ضمن اینکه وقت وانرژی فراوانی وقف تهیهٔ دستنویس سناریو می‌کردند، آستروفسکی به گردآوری مدارک لازم جهت فصول دیگر «زادهٔ طوفان» ادامه می‌داد. نه «هجوم پایان ناپذیر مردم» به‌سوی او و نه مبارزهٔ مدام او برای فرونشاندن طغیان جسم بیمارش، هیچ‌یک کاهش نیافت.

روز از پس روز، درحالی که دراز کشیده بود به مدارک مستند جنگ داخلی، خاطرات تاریخی و ترجمهٔ داستانهای لهستانی که از مسکو برای او فرستاده بودند، گوش می‌داد.

آدمهای جدیدی به دیدن او می‌آمدند و او با هریک صمیمانه تعارف و احوالپرسی می‌کرد و با هرکدام آنها از آن چیزی که دوست داشتند صحبت می‌کرد.

هرروزی که می‌گذشت سرشار از سعادتی تازه بود. اما در ماه‌های ژوئیه و اوت بیماری جدیدی بر او عارض شد.

او نوشت، «مزاج خائن، باردیگر مرا از پای درآورد. ناگهان خودرا درمرز خطر یافتم. یک ماه تمام پزشکان دارند تلاش میکنند تا این سیر قهقرایی سلامتی مرا متوقف سازند. درجسم من همه‌جور دارو ریخته‌اند. اما موفقیتشان اندک بوده است. وقتی به فکر می‌افتم که چندی پیش می‌توانستم پانزده ساعت درروز کار کنم، فقط می‌توانم آه بکشم. حالا به‌زور می‌توانم سه‌ساعت کار کنم. هزاران نامه از همهٔ نقاط اتحاد شوروی می‌آید و مرا به مبارزه فرامی‌خوانند. اما من اینجا دراز کشیده‌ام و سعی می‌کنم تاطغیانی را که در کنارم به‌پا خاسته است فروکوبم.»

پزشکان جهت مشاوره پزشکی جمع شدند. آنها دوباره نظر دادند که آستروفسکی باید خیلی مواظب سلامتیش باشد و برای مدتی نیز کارادبی را رها کند. آستروفسکی اعتراض کرد و همان طور که یکی از پزشکان به‌خاطر می‌آورد، اعلام کرد: «می‌دانم که مدت زیادی زنده نخواهم بود. آتشی دردرون منست که مرا می‌کاهد و همهٔ قدرت اراده‌ام را از من بازمی‌ستاند تا بر آن مسلط گردد. عجالتا به‌کار ادامه می‌دهم. من باید از فرصتی که طبیعت به‌من بخشیده است حداکثر استفاده را بکنم و آنچه را که می‌توانم برای مردممان بنویسم، قبل از اینکه فرصت به‌پایان رسد بنویسم. وقت من کوتاه است. یک آنفلوآنزای دیگر و یک هیجان و شور سوزاننده، مرا خواهد سوزاند و خواهد بلعید. بایستی عجله کنم.»

وظایفی که او درفکر می‌پرورید از اینجمله بودند: میبایست فیلمنامهٔ «چگونه پولاد آبدیده شد» را به‌پایان رساند. داستان «زادهٔ طوفان» را بنویسد، هرسه قسمتش را، «ونه‌اینکه به‌سادگی، بلکه سراسر داستان را با آتش قلبش مشتعل سازد». می‌بایست با «تمام وسایل» کتابی راجع به‌سعادت «پاوکاکورچاگین» و کتابی برای کودکان به‌نام «دوران کودکی پاوکا» بنویسد.

همهٔ اینها «حداقل» کار او را در زندگی شامل می‌گردید، یعنی نقشهٔ پنجسالهٔ او.

در اول اکتبر ۱۹۳۵ او اخر روز تلفن زنگ زد. کسی خواست شخصاً با آستروفسکی صحبت کند. خواهرش گوشی را درگوش او نگه داشت.

«بله، من آستروفسکی‌ام. چه کسی صحبت می‌کند؟ گفتید «سوچینسکایا پراودا»؟

دکتر پاولووسکی که شاهد این صحنه بود، می‌نویسد که چهرهٔ آستروفسکی ناگهان از تعجب و سعادتی غیرقابل‌وصف درگون شد.

او باصدایی که ازهیجان می‌لرزید گفت، «مادر! مادر! اداره روزنامه است. می‌گویند که همین الان از رادیو مسکو شنیده‌اند که نویسنده آستروفسکی برندهٔ جایزهٔ لنین شده است.»

نامه‌ها و تلگرامهای تبریک سرازیر شد.

«م.ای. کالنین» نوشت: «به‌خاطر کسب نشان لنین به‌شما درود و تبریکات فراوان می‌فرستم. باهمهٔ قلبم آرزودارم که این جایزه برای جوشش نیروی شما درکارهایی که برای خلقهای ما مفید باشد، سرچشمه‌یی تازه باشد.»

روزهایی که فرارسید در تعطیلاتی که هرگز به‌پایان نمی‌رسید فرورفت.

تاریخ افریقا

«برای اینکه سرمایه‌داری صنعتی بسط و توسعه یابد، لازم بود ازیک‌سو سرمایه‌هنگفتی در دست عده‌معدودی متمرکز شودو ازسوی‌دیگر بسیاری از«کارگران آزاد»، یعنی کسانی که‌وسیله‌ای برای امرار معاش ندارند، دردسترس باشند. غارت‌مستعمره‌ها و به‌بردگی کشیدن ملتهای افریقا ودیگر کشورها نقش اساسی‌دراین انباشت اولیه داشت، انباشتی که باظهور سرمایه‌داری جدید بسیار حائز اهمیت بود.»[1]

باین‌ترتیب بود که کشورهای اروپایی متوجه افریقا شدند. نخست پرتقال درقرن پانزدهم و سپس کشورهای دیگر اروپایی یکی‌پس‌از دیگری به‌افریقا یورش بردند. نیاز به‌نیروی کار در کشتزار های‌بزرگ امریکایی سرمایه‌داران اروپا را به‌وارد کردن نیروی کار بردگان از افریقا به امریکا واداشت و تجارت برده **وسیله** انباشت **سرمایه** و بلای جان افریقایی‌ها شد.

حمله به نیروهای انسانی و غارت ثروت‌های‌مادی افریقا با حمله به‌تاریخ وفرهنگ خلق‌های افریقا همراه بود. بورژوازی می‌خواست بگوید نه برای غارت بلکه برای نجات افریقایی‌ها از جهل و عقب‌ماندگی به افریقا می‌رود. جامعه‌شناسان بورژوازی می‌گفتند، «افریقایی‌ها نه گردونه ونه کتابت داشته‌اند ونه ریاضیات ونه‌هنر، نه‌این‌نه‌آن، نه‌چیزدیگر»[2] وبدینگونه نه فقط هوش وذکاوت افریقایی، که تمامی میراث ودست آوردهای‌تاریخی‌افریقا نفی‌میشد تا مداخله تمدن سرمایه‌داری توجیه گردد.

«تاریخ افریقا» با بررسی روند پیدایش انسان در افریقا، افسانه‌های‌انسان‌شناسان‌امپریالیست را در مورد نقص ارزش انسان افریقایی‌ردمی‌کند ونشان می‌دهد که افریقا زادگاه انسان ومهد تمدن بوده است.

تمدن‌های کهن افریقا، یعنی تمدنهای قدیمی مصر، کوش‌واکسوم‌همه‌وهمه بیانگراین واقعیت است که در روزگار بسیار دور توسعه اجتماعی و اقتصادی مردم افریقا به سطحی نسبتاً عالی رسیده بود.

در «تاریخ افریقا»، پس‌از بررسی‌دگرگونی‌های‌پیش‌ازتاریخ وتجزیه وتحلیل تمدن‌های کهن، به افریقای قرون وسطی می‌رسیم واز گسترش‌اسلام درشمال افریقا، پیدایش دولت‌های اسلامی در افریقا، جنبش‌های مرابطان و موحدان و اوضاع و احوال امپراطوری‌های غنا ومالی و... آگاه می‌شویم.

باپایان‌قرون‌وسطی، تجارت برده‌درآفریقا آغاز می‌شود. دوره تجارت‌برده یکی‌ازوحشتناک‌ترین و غم‌انگیزترین دوره‌های تاریخ آفریقاست. دراین دوره آفریقا بخش بزرگی از جمعیت تندرست خودرا از دست می‌دهد و رشد و پیشرفت آن متوقف می‌شود.

همان‌طور که دراین بخش‌از کتاب گفته شده است، تجارت‌برده آفریقارا به‌شدت ضعیف‌کرد ودر دورهٔ تقسیم استعماری‌جهان‌به‌دولت های اروپائی امکان داد تاآن را قطعه‌قطعه‌کنند.

کتاب پس از آن به‌تقسیم ارضی آفریقا وسیاست استعماری در دوره امپریالیسم می‌پردازد. جنبش‌های ضداستعماری و رشد جنبش کارگری‌وسوسیالیستی‌درمصر، قیام پیروان مهدی در سودان، مبارزه مردم الجزایر و قیام عبدالقادر، جنبش‌ملامحمدعبدالله، مهدی‌سومالی، مبارزه‌آزادی‌بخش ملی خلق‌های مناطق گرمسیری و جنوب آفریقا و مبارزه امپریالیست‌ها برای تجدید تقسیم آفریقا مورد تجزیه وتحلیل قرار می‌گیرد.

سپس ازتاثیر جنبش جهانی اول درافریقا، پیدایش هشیاری ملی، رشد جنبش طبقه کارگر و تشکیل احزاب کمونیست و کارگری سخن به‌میان می‌آید.

خواننده‌باجنبش پان‌آفریقا (پان افریکانیسم)، سوسیالیزم افریقایی، مبارزه آزادی بخش ملت‌های افریقایی، پیدایش دولت های مستقل افریقاوجنبش‌کارگری افریقا پس ازجنگ آشنا می‌شود وکنفرانس‌های دولت‌های مستقل افریقا، ومساله کنگو و تشکیل سازمان وحدت افریقارا مرور میکند وبه‌دو بخش آخر کتاب می‌رسد.

بخش ده «افریقا در دوره استقلال» نام داردکه درآن با فرانتس فانون، نظریه پرداز بزرگ افریقایی، مراحل انقلاب آزادی‌بخش ملی، گرایش به سوسیالیزم علمی دربنین، گینه، کنگوی برازاویل، آنگولا، موزامبیک، اتیوپی‌وتجربه‌تانزانیا آشنامیشویم.

بخش آخر به «سیرمبارزه آزادی‌بخش ملی و دموکراتیک درالجزایر» اختصاص داردکه در آن جنبش کمونیستی‌وجبهه خلق، جنگ‌های‌آزادی‌بخش ملی ۱۹۵۴ ۱۹۶۲ وتشکیل دولت‌جمهوری دموکراتیک‌خلق الجزایر، منشور الجزایر وادغام حزب کمونیست درجبهه‌آزادی بخش‌ملی الجزایر وبالاخره کودتای ژوئن ۱۹۶۵ وتشکیل حزب سوسیالیست‌پیشرو از اعضای مارکسیست‌جبهه‌آزادی بخش ملی مورد تجزیه وتحلیل قرار میگیرد.

بطورکلی «تاریخ افریقا» خواننده رابه اجمال ازدگرگونی های افریقا ازدورهای پیش از تاریخ تازمان معاصرآشنامی‌سازد مطالعه آن برای‌علاقه‌مندان‌تاریخ وجنبش‌های آزادی‌بخش ملی و کارگری می‌تواندمفید باشد. ضمناً کتاب طبق معمول داری غلطهای چاپی است.

۱ــ تاریخ افریقا، ص۱۰۵
۲- قوام نکرومه، «افریقا باید متحد شود.»

ترجمه وتالیف: ع. دخانیاتی
انتشارات توکا
۴۱۶ صفحه
بها ۳۵۰ ریال

انقلاب دموکراتیک خلق

بقیه ازصفحه ۱

درکشورهایی که ازلحاظ سطح‌رشد اجتماعی ــ اقتصادی در مراحل مختلفی بودند، روی‌داد (مثلا، چکسلواکی ومجارستان؛ رومانی و چین). محتوای اجتماعی ــ اقتصادی مشابه و نه‌کاملا یکسان انقلابات دهه‌ی ۱۹۴۰ ریشه در این واقعیت داشت که‌کشورهایی که این انقلابات درآنها روی‌داد در وابستگی‌نیمه‌مستعمراتی‌نسبت به‌امپریالیسم (آلمان، ایتالیا، ژاپن) بسرمی‌بردند. بدین‌ترتیب، خلق‌های این‌کشورها با وظایف بلاواسطه‌ی مبارزه انقلابی‌علیه فاشیسم ومبارزه در راه‌استقلال ملی و دموکراسی روبرو بودند. وابستگی نیمه مستعمراتی به امپریالیسم سبب رشد جریان انقلابی‌آغازین در این‌کشورها بنا به یك الگوی مشابه شد. پس از آنکه‌فاشیسم آلمان‌وایتالیا و میلیتاریسم‌ژاپن براثرمجاهدات اتحاد شوروی شکست خورد و یك سلسله‌کشورهای اروپایی و آسیایی بدست ارتش‌شوروی‌آزاد شدند، شرایط مساعدی برای انقلاب دموکراتیك خلق در کشورهای‌آزاد شده‌وعرصه‌جهانی بوجودآمد. در نتیجه مبارزه نیروهای انقلابی دموکراتیك بومی، بهرهبری‌کمونیست‌ها، نظام نوین دموکراتیك‌خلق پایه‌ریزی شد.

انقلاب دموکراتیك خلق‌از لحاظ شالوده عینی، نیروهای محرکه، خصلت طبقاتی قدرتی که مستقر می‌شود، ودگرگونی‌های اجتماعی ــ اقتصادی‌که‌انجام‌می‌گیرد، نه یك انقلاب‌سوسیالیستی ونه‌یك انقلاب بورژوا دموکراتیك‌است.

بنیاداقتصادی انقلاب بورژوا دموکراتیك کهن تضادمیان نیرو های تولیدی و مناسبات تولیدی فئودالی ونیمه‌فئودالی بود. انقلاب سوسیالیستی نیز ناشی از تضاد میان نیروهای تولیدی و مناسبات‌تولیدی‌منسوخ‌سرمایه‌داری است. درمقابل، بنیادعینی‌انقلاب دموکراتیك خلق در کشورهای آسیایی واروپایی عموماً دوتضاد بود. تضاد اول تضاد میان رشد نیروهای‌تولیدی‌ومناسبات‌تولیدی فئودالی‌ونیمه‌فئودالی‌بود. (این‌تضاد درچکسلواکی، اهمیت‌اساسی‌نداشت.)

تضاد دوم تضاد میان منافع رشد اقتصادملی وسلطه‌سرمایه خارجی‌و سرمایه بومی‌وابسته‌به‌بیگانه‌بود. انهدام بقایای نظام فئودالی بدون‌مبارزه انقلابی‌علیه‌امپریالیسم وبدون در هم شکستن فاشیسم امکان‌پذیرنبود. دقیقاً بدین‌خاطر، انقلاب دموکراتیك خلق‌تنها‌یك انقلاب ضد فئودالی (بورژوایی) نیست‌وهنوزانقلاب‌ضدسرمایه‌داری (سوسیالیستی) هم نمی‌باشد، بلکه یك‌انقلاب‌ضد‌ـ امپریالیستی، ضد فئودالی، ضدفاشیستی، رهایی‌بخش ملی، ودموکراتیك‌طرازنوین‌است.

وجه مشخصه ومیزه انقلاب دموکراتیك خلق ترکیب نیروهای محرکه آن می‌باشد. نیروهای محرکه انقلاب بورژوا دموکراتیك‌کهن طبقاتی بودندکه بورژوازی‌برأس‌آنها بود، ونیروی محرکه انقلاب سوسیالیستی‌اتحاد کارگران با تمام زحمتکشان و استثمار شوندگان زیر رهبری پرولتاریا است. اما نیروی محرکه انقلابات دموکراتیك خلق یك جبههٔ خلقی گسترده است‌مرکب‌ازپرولتاریا، دهقانان، خرده‌بورژوازی، وقشرهایی از طبقات دیگر (مثلا، بورژوازی متوسط یاملی)ـ استخوان‌بندی‌جبهه خلقی ازاتحادکارگران ودهقانان تشکیل می‌شود که پرولتاریا ودر رأس‌آن‌حزب ماکسیست‌ـ‌لنینیست پرولتاریا آنرا رهبری می‌کند. وجه تمایز انقلاب دموکراتیك خلق با انقلاب سوسیالیستی تنها تفاوت درترکیب‌عمومی نیروهای محرکه ایندو انقلاب نیست، بلکه‌هدفهای‌مبارزه‌وخصلت‌وحدت نیزدراینده‌وانقلاب‌باهم‌تفاوت‌دارد. بااینمهه، انقلاب دموکراتیك‌خلق از بسیاری لحاظ‌شبیه به‌انقلاب سوسیالیستی است. سرکردگی (هژمونی) پرولتاریا، که جبهه نیروهای‌انقلابی‌رارهبری‌می‌کند، در این انقلاب، خصلت رادیکال آن و گام گذاشتن‌آن درمسیر سوسیالیسم را تضمین می‌کند.

یکی‌ازمهمترین‌وجودمشخصه انقلاب دموکراتیك خلق‌این‌است‌که با این‌انقلاب مستقرمی‌شود، دیکتاتوری‌انقلابی دموکراتیك طبقات انقلابی به رهبری پرولتاریا. این قدرت دولتی در وهله اول دست بانجام تحولات دموکراتیك می‌زند، در حالیکه تا حدودی مالکیت سرمایه‌داری وسایل تولید را نیز حفظ می‌کند. دیکتاتوری‌انقلابی دموکراتیك طبقات انقلابی به خلاف دموکراسی بورژوایی، که حکومت اقلیت است، حکومت اکثریت‌مردم‌می‌باشد، که‌منافعشان با انجام دگرگونی‌های عمیق اجتماعی ــ اقتصادی منطبق است.

درتمام‌کشورهایی که درآنها انقلاب دموکراتیك خلق بوقوع پیوسته، حکومت و ارگان قدرت دولت ازیك جبهه خلقی گسترده تشکیل‌شده‌اند (مثلا، جبهه ملی درچکسلواکی، بلوك دموکراتیك درلهستان، وجبهه‌دموکراتیك‌ملی درروما‌نی). این‌جبهه‌دربرگیرنده پرولتاریا، دهقانان، خرده‌ـ بورژوازی‌ونمایندگان بورژوازی است (برای نمونه، میکولاژسکی درلهستان ف. ناگی در مجارستان، گ. تانارسکو در رومانی، و ا. نبش‌درچکسلواکی) دگرگونی‌های اجتماعی‌ـ اقتصادی درجریان یك مبارزه طبقاتی حاد انجام می‌گیرند. در اکثر این کشورها تعدد احزاب وجوددارد. مثلادرمجارستان، احزاب‌کمونیست، سوسیال دموکراتیك، و حزب مالکان خرد وغیره.

قدرت خلقی که در نتیجه انقلاب‌دموکراتیك خلق‌استقرار می‌یابد ازلحاظ خصلت طبقاتی با دیکتاتوری‌پرولتاریا تفاوت‌دارد. اگرچه، سرکردگی پرولتاریا و حزب مارکسیستی‌ـ‌لنینیستی‌آن، درچارچوب یك‌رژیم دموکراتیك نطفه دیکتاتوری پرولتاریا است. برای‌قوام بخشیدن به دیکتاتوری پرولتاریا باید ارگان‌های حکومتی‌را ازعناصر استعمارگر که با توسعه بیشتر تحولات دموکراتیك وسوسیالیستی‌مخالفت می‌ورزند تصفیه‌کرد و سازمان حکومتی‌را درجهت انجام وظایف سوسیالیستی‌تجدید سازمان داد.

هدف انقلاب دموکراتیك خلق‌استقراریك نظام دمکراتیك نوین‌است‌که شرایط مساعد برای گذار انقلابی به سوسیالیسم را فراهم آورد. نظام دموکراتیك نوین که در نتیجه انقلاب دموکراتیك خلق پدید می‌آید یك صورتبندی اجتماعی‌ـ‌اقتصادی معین‌نیست بلکه یك‌نظام‌انتقالی وگذرا است‌که باخصلت تضادهای اقتصادی عینی‌که انقلاب آنها را حل‌می‌کند منطبق می‌باشد.

خصلت ضد فئودالی و ضد امپریالیستی‌انقلاب از پیش‌تعیین کننده خصایل‌دوگانه و متناقض نتایج اقتصادی آن است. از یك طرف، دگرگونی‌های ضدفئودالی در روستا نه‌یك نظام‌سوسیالیستی که یك نظام خرده‌بورژوایی‌پدید می‌آورد. ازطرف‌دیگر، دگرگونی های ضدامپریالیستی وملی‌کردن صنایع وتجارت به پیدایش ورشد مالکیت دولتی می‌انجامد، که بر اساس‌آن مناسبات تولیدی نوع سوسیالیستی‌شکل‌می‌گیرد.

انقلاب دموکراتیك خلق یك‌مرحله بلاواسطه یا معبرگذار به دگرگونی‌های سوسیالیستی است. این انقلاب وظایف انقلاب بورژوا دموکراتیك راکاملا حل می‌کند و یك ساختار از نوع سوسیالیستی و یك دولت خلقی نوین‌که پرولتاریا رهبرآن است می‌آفریند. تمام اینها وظایف و اشکال‌پیشرفت‌انقلاب سوسیالیستی راتسهیل‌می‌کند، انقلابی که‌بدنبال انقلاب دموکراتیك خلق می‌آید انقلاب دموکراتیك خلق شرایط مساعد برای‌گذارمسالمت‌آمیز به سوسیالیسم را فراهم می‌کند.

سی تیر...

بقیه از صفحه ۱

وانگلیس ودربارخائن پهلوی را درهم نوردیدند.

دکترمحمدمصدق در دوران کوتاه زمامداری‌درجریان‌مبارزه با امپریالیسم نفتخوار وپایگاه مطمئن توطئه‌های ضدخلقی وی دربار به این‌نتیجه رسیده بودکه برای‌اعمال‌قدرت درسطوح‌مختلف پست‌وزارت جنگ را قبضه‌نماید. بدین‌منظور در۲۶ تیرماه ۱۳۳۱ باشاه مخلوع مذاکره نمود. او پس از سه ساعت مذاکره بعلت مخالفت شاه خائن‌در واگذاری پست وزارت جنگ استعفاء داد. شاه مخلوع که به هیچ وجه نمی‌خواست ارتش راکه به عنوان چماق سرکوب ازآن استفاده می‌نمود، ازدست بدهد، با استفاده ازفرصت بیدرنگ استعفای مصدق را پذیرفت و قوام‌السلطنه یکی‌از خان‌های بزرگ‌وقره‌نوکرمارکدار امپریالیسم را جانشین وی ساخت.

روی‌کار آمدن‌قوام که‌محصول بندوبست‌های‌پشت‌پردهٔ‌شرکت‌های نفتی‌آمریکائی، انگلیسی‌وفرانسوی بود، به حکومت دوگانه ومتضاد مصدق‌دربارپایان‌دادودستاوردهای ضدامپریالیستی مردم ایران رادر جریان ملی‌کردن صنعت نفت یکسره بخطر انداخت.

دراین دوره از مبارزه، امپریالیسم آمریکا که درآغاز جنبش ملی‌شدن صنعت نفت‌خودرا موافق‌نشان می‌داد و در کمین استفاده ازتضادها وفرصت‌ها نشسته بود، ازدکتر مصدق روبرگرداند وباتمام قوا برای ساقط نمودن حکومت‌ملی‌وی به‌توطئه‌برخاست. حکومت مستعجل قوام حاصل‌این توطئه بود.

قوام برای اجرای نقشه‌های امپریالیسم ودربارو‌سرکوب‌جنبش ضدامپریالیستی‌مردم از روز ۲۹ تیرحکومت نظامی اعلام کرد و پیامی تهدیدآمیز برای مردم فرستاد. خیابانها، چهارراهها و نقاط پرجمعیت تهران باشغال نظامی درآمد.

مردم ازتانك‌ها، زره‌پوش‌ها وکامیون‌های مملو از سربازان نهراسیدند وبه‌دعوت سازمان های ملی ودمکراتیك دست به‌اعتصاب وتظاهرات پرشور خیابانی‌زدند. پس از روی‌کار آمدن قوام در آبادان و شهرهای بزرك دیگر نمایش‌های عظیم کارگری برپا شد.

در روز سی‌تیر ۱۳۳۱ زحمتکشان تهران بپا خاستند. کارخانه‌ها یکی پس‌از دیگری به عنوان اعتصاب تعطیل شدند. مغازه‌ها نیزیکپارچه بسته شدند. وسایل‌حمل‌ونقل شهری ازحرکت بازایستادند.

وحدت عمل نیروهای ضد امپریالیست توان خاصی به‌جنبش بخشید. اقیانوس خلق بجنبش درآمد.

صدای تیراندازی از ساعت ۹صبح درسراسر شهرشنیده میشد. دولت ماشین جنگی خود را بکارانداخته‌بود تانك‌هاوزره‌پوش هادرسراسرشهر بحرکت‌درآمدند. مردم باستقبال‌تانك‌هاوزره‌پوش شتافتندوسینه‌هارا دربرابرر گبار گلوله‌های بیرحم دربار سپر نمودند. خون مبارزان‌خیابانهای شهررا رنگین‌ساخت، صدها تن انسان مبارز بخاك و خون درغلتیدند دربار واربابان امپریالیست آن سراسیمه عقب نشستند. دولت قوام ساقط شد و دکترمحمدمصدق به ارادهٔ مردم قهرمان باردیگر براریکه قدرت جای گرفت.

درس‌های قیام خونین‌سی‌تیر درزمینهٔ وحدت عمل نیروهای ترقیخواه و ضدامپریالیست در مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع همچنان فعلیت خود را حفظ کرده‌است. این قیام نشان دادکه بسیج توده‌های مردم در زیر شعارهای خلقی‌معجزه‌آفرین است ومی‌تواند جهنمی‌ترین توطئه‌های امپریالیسم و ارتجاع را درهم کوبد.

مردم ایران که درس‌های وحدت‌آفرین قیام سی‌تیر را با سربلندی در انقلاب ملی و دموکراتیك به‌رهبری امام‌خمینی بکاربستند و به اعتبارآن دستگاه خونین‌استبداد را برافکندند و غول امپریالیسم را بزانو درآوردند، نباید رمزپیروزی‌را ازیاد ببرند.

اکنون‌ضدانقلاب‌درلباس‌های رنگارنك با استفاده ازشعارهای مردم فریبانه علیه دستاوردهای انقلاب پیروزمند میهن ما به توطئه‌چینی‌مشغول‌است. ضدانقلاب که ازجانب امپریالیسم‌جهانی‌ودر رأس‌آن آمریکا و ارتجاع داخلی رهبری می‌شود، همهٔ‌کوشش‌خودرا

بقیه درصفحه ۸

هفته‌نامه
سوگند
صاحب امتیاز:
دکتر احمدرضوانی
مدیرمسئول‌وسردبیر:
محمود اعتمادزاده‌به‌آذین
زیرنظرشورای‌نویسندگان
نشانی، تهران‌خیابان
سزاوارشماره ۱۸۹
تلفن: ۶۴۴۳۸۴

هدفهای اصلی انقلاب...

بقیه ازصفحه ۵

را از دستشان گرفته‌اند. آن‌ها همچنین در آرزوی نشستن بر تخت سلطنت‌اند. حزب دیگر «حزب خلق انقلابی اتیوپی» است که اعضاء آنرا جناح‌های دست‌راستی خرده بورژوازی تشکیل میدهند. «حزب اتحاد دمکراتیک اتیوپی» جنگ علیه دهقانان را ازسودان تدارک می‌بیند. «حزب خلق انقلابی اتیوپی» درزمینه کشتار در شهرها متخصص است.

تاکتیک خصمانه آنها عبارت از جلب و تحریک هرچه بیشتر نیروهای دست‌راستی نظامی است، ولی خوشبختانه تاکنون تمام آن‌ها سرکوب شده‌اند. بگفته منگیستو، «اتیوپی، شیلی افریقا شد، ولی آماده است ویتنام آن شود.» برنامه دمکراتیک ملی انقلاب با مشکلات عینی‌وذهنی فراوانی روبروست، مشکلاتی که نه تنها هدف‌های آنرا بلکه همچنین وجود قدرت انقلابی را نیز تهدید می‌کند.

گرچه اقتصاددانان متخصص درمسایل آفریقا و از آنجمله اقتصاددانان اتیوپی نظام اجتماعی قبل از ۱۹۷۴ را یك نظام عقب مانده فئودال ــ بورژوازی می‌دانند، بگفته منگیستو این اصطلاح نسبتاً کلی است.

فئودالیسم درواقع شکل مسلط دراتیوپی بود و سرمایه‌داری درآن نوپا وبسیارضعیف بود وهرکجا هم وجود داشت ازشکل اصلی خود خارج شده‌بود. این کشور درحقیقت از بسیاری از کشورهای آفریقائی عقب افتاده‌تر بود.

درسال ۱۹۷۴ کشاورزی آن چنان درچهارچوب فئودالیسم محبوس بود که مازاد تولید آن هیچگاه به بازار راه نمی‌یافت وتنها به مصرف انگل‌های فئودال می‌رسید. با این‌وجود ۵۰درصد تولید اجتماعی ناخالص کشور را تشکیل می‌داد درحالیکه این رقم درمورد تولیدات صنعتی فقط ۱۶درصد بود. ازاین گذشته صنایع به‌کارگاه‌ها وکارخانه‌های کوچك محدود بود.

ازنقطه‌نظر نیروی کار، کشاورزی ۸۰درصدزحمتکشان‌را بخود اختصاص‌داده‌بود، درحالیکه دررشته صنایع کمتر از۸درصدکارگران این‌کشور بکاراشتغال داشتند. اما سطح تولید درهر دورشته بسیار پایین بود.

با آن‌که اتیوپی یك کشور کشاورزی بود و۸۵درصد جمعیت آن در روستاها زندگی می‌کردند ودارای غنی‌ترین معادن زیرزمینی بود، مردم آن دچار گرسنگی مزمن بودند وهرخشکسالی یك قحطی طولانی بدنبال داشت. غیرازاین هم نمی‌توانست باشد، زیرا این کشورحتی مواد غذائی اولیه خود را نیزتأمین نمی‌کرد. افزایش تولیدات کشاورزی نسبت به رشد جمعیت همواه عقب‌تر بود.

تجارت‌خارجی نیزهمین‌وضعیت رامنعکس‌می‌کرد. محصولات کشاورزی ۹۰درصد کالاهای صادراتی کشوررا تشکیل می‌داد. درحالیکه محصولات صنعتی۵ درصد آنرا نیزشامل نمی‌شد.

ازآنجاکه اکثرکارخانه‌ها متعلق به خارجیان بود وکالاهای مصرفی تولید می‌کرد (قابل تصورنیست‌که حتی یك‌کارخانه سازنده وسایل تولید در این کشور وجود نداشت)، و از آنجا که کارخانه‌ها کمترین رابطه‌ای بازیربنای کشاورزی جامعه نداشتند یا با مواد اولیه و محصولات نیمه ساخته شده‌ای که از خارج وارید اری می‌شد کار می‌کردند. از این رو داشتن بدهی‌های خارجی مانند گرسنگی داخلی اجتناب ناپذیر بود.

هایله سلاسی گرسنگی شدید مردم و فقر همه‌گیر را از جهانگردان ونمایندگان سازمان‌های بین‌المللی که‌دفاتر نمایندگی‌شان درآدیس‌آبابا مستقر بودپنهان می‌داشت. در شهرهای عمده بسیاری از مغازه‌ها پر ازکالاهای مصرفی بود، اما تنها اشراف، کارمندان و نظامیان بلند پایه قادر به خرید در این مغازه‌ها بودند.

برای هر۱۰/۰۰۰ انسان ۳ کیلومترجاده‌ودرهر۱۰/۰۰۰ کیلومتر مربع تنها ۷ کیلومتر راه اتوموبیل‌رو وجود داشت.

به این ترتیب براحتی می‌توان تصورکرد که وضع بهداشت، آموزشی، خانه‌سازی ورفاه اجتماعی چگونه بوده است. فیدل کاسترو در برابرجهان گفت: «امپریالیسم ونواستعمار دراتیوپی ــ من تکرار می‌کنم زیرا این اعداد را باید هر یك از ما بخاطر بسپارد ــ ۱۵۰/۰۰۰ انسان‌مبتلابه‌جذام، ۴۵۰/۰۰۰ مبتلا به سل، ۶ تا ۷ میلیون مبتلا به مالاریا و۱۴ میلیون مبتلا به‌بیماری‌های چشم، ۹۰ درصدبیسواد ورنج کشیده ازگرسنگی بجای گذاشته است. این‌هاهمه میراثی‌ست‌که امپریالیسم ونواستعمار برای‌اتیوپی بجای گذاشته‌است.

باضافه ۱۲۵ پزشك‌که از دانشگاه‌های آن‌کشور فارغ‌التحصیل‌شده بودندودرپایتخت زندگی می‌کردند. همانطور که درافریقاوکشورهای رو به رشد در سایر نقاط دنیا، اغلب دیده می‌شود، هیچکس وهیچ چیز نمی‌توانست آنها را حتی به چندکیلومتری پایتخت نقل مکان دهد.

حتی در شرایط بسیار مساعد، یعنی با صلح داخلی (که‌بعد از هر انقلاب غیر ممکن است) و در صورت موضع گیری مثبت یا حتی‌کمك انحصارهای بین‌المللی، برای‌کشوری نظیراتیوپی‌ادامه راه وپیشرفت بسیار مشکل بود.

این امر به مراتب مشکل‌تر می‌شود وقتی این‌کشور مجبور به مبارزه با فقروعقب افتادگی دربحبوحهٔ جنگ داخلی باشد، جنگی که در سطح روستاها بوسیله زمینداران بزرك ودر شهرها توسط تروریست‌های عامل امپریالیسم به وی تحمیل شده، وعلاوه براین در چهار مرز خود ودر مناطق وسیعی با دشمنان خارجی مجبوربه جنك است.

صنایع دراتیوپی ملی شد است زیرا تنها در خدمت چند صاحب‌امتیاز بود. اگر این اقدام انجام نشده بود وزمین‌ها نیزملی نگردیده بود تادهقانان بتوانند در زمین متعلق به‌خودشان زراعت کنند، باآن‌که انقلاب رژیم سلطنتی‌را سرنگون‌کرده بود، پشتیبانی وقیام توده‌ها نمی‌توانست صورت بگیرد.

دموکراتهای انقلابی...

بقیه ازصفحه ۳

عرضه و فروش معطوف داشته‌اند. در پایان سال ۱۹۷۲، درکشور ۱۶۰۰ تعاونی که در برگیرنده بیشتراز۹۰هزار دهقان‌بودوجود داشت. حزب بعث‌درجهت تبدیل تعاونی‌های موجود به تعاونی‌های سطح‌عالی‌تر، یعنی تعاونی تولید، واستفاده ازآنها بمثابه «هسته‌های مناسبات جدید، سوسیالیستی» در روستا حرکت‌می‌کند.

در تانزانیا نیز، قدرت بخش دولتی وبخش مختلط‌دولتی‌ـ خصوصی پیوسته فزونی می‌گیرد. زمین، منابع‌معدنی، آب‌وجنگل، راه‌آهن، حمل و نقل دریایی و هوایی، پست وتلگراف، تولید و توزیع‌نیروی برق بلافاصله‌پس‌از اعلام استقلال تحت‌کنترل دولت درآمد. بخش دولتی بنحو قابل توجهی باسلسله فرمان‌های ملی کردن‌تحکیم‌یافت. دربرنامه پنج ساله‌دوم‌افزایش‌عظیم نقش‌دولت‌در تجارت خرده‌فروش پیش‌بینی‌شد.

محور اصلی کل خط‌مشی اجتماعی و اقتصادی تانزانیا تأسیس باصطلاح «دهکده‌های سوسیالیستی»(Uijamaa vijjini) است، که براساس «کمك متقابل» و «خانواده‌های بزرك» بناشده.

در ژوئن ۱۹۷۱، بنابه آمار رسمی، درحدود ۲۷۰۰ «دهکده سوسیالیستی» باجمعیت ۸۴۰هزار نفر در کشور وجود داشت؛ این دهکده‌ها عمدتاً در اراضی‌غصب حاصل خیز استقرار داده شدند.[۸]

درزمان برگزاری ششمین کنفرانس «اتحادیه‌ملی آفریقایی تانگانیکا» (Tanu) در سپتامبر ۱۹۷۳، ۵۵۶۶ «دهکده سوسیالیستی» با جمعیتی بیشتراز دومیلیون در کشوروجودداشت.[۹] هرخانواده‌ای که در «اوجاما» شرکت می‌کند باید درمزارع‌جمعی وملك‌شخصی خودکار کند.

درکنگو، مالکیت‌ملی برزمین، منابع معدنی، چوب، انرژی، توزیع‌آب‌وحمل ونقل اعلام‌شده است. شالوده انحصار دولتی در تجارت خارجی ریخته شده بین سال‌های ۱۹۷۳ و۱۹۷۵، حوزه های نفتی، ونیز تسهیلات توزیع وانبارمحصولات نفتی ملی شدند. توجه بسیاری به‌رشد بخش‌مختلط، دولتی ـ خصوصی اقتصاد می‌شود.

دموکرات‌های انقلابی کنگو خط‌مشی تأسیس تعاونی‌های کشاورزی ودهکده‌های تعاونی، ونیز مزارع دولتی را باکمك جنبش‌جوانان‌وغیره برای‌نوسازی روستاها دنبال می‌کنند. اگرچه، این‌مشی‌سیاسی، بنابه‌دلایل متعدد عینی وذهنی، هنوز نتایج قابل توجهی ببار نیاورده است. حکومت کنگو، علیرغم تمام مشکلات هنوز از این خط مشی پیروی می‌کند.

درمالی، بخش‌دولتی‌درپایان سال۱۹۶۸، دربرگیرنده ۸۰٪ تولید صنعتی بود، و نظام بانکی وپولی، بیمه و تجارت داخلی و خارجی را زیرنظارت خودداشت. بنگاه‌کشاورزی دولتی بیشتر از ۴۰٪ تولید ناخالص پنبه، در حدود ۳۰٪کل‌برنج برداشت شده و ۹۰٪ برنج صادراتی، و ۹۵٪ ماشین‌آلات کشاورزی کشور را در برمی‌گرفت.

بدون شك، درکشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی بخش‌های دولتی وتعاونی سلاح مهمی درمبارزه باسرمایهٔ‌خارجی، پیش ازهمه سرمایهٔ انحصاری، و مبارزه برای استقلال اقتصادی و ایجاد اقتصاد ملی‌بشمار می‌روند. این بخش‌ها بمثابهٔ ابزارکارای انباشت غیرسرمایه‌داری هستند که وجوه مورد نیاز برای پیشرفت اقتصادی وامور اجتماعی‌راتأمین می‌کنند.

بعلاوه، درکشورهایی که دموکرات های انقلابی آنها را رهبری می‌کنند، بخش‌های دولتی وتعاونی، بنا به خط مشی‌اعلام شده، نقش ابزار و شکل خاص کاربرد اصول اجتماعی در اقتصاد را با سمت ضد سرمایه‌داری‌بعهده دارند. علیرغم برخی شکست‌ها، واغلب ناپیگیری‌ها، این نکته هنوز در سطوح مختلف واقعیتی است. بدین‌ترتیب بخش دولتی شالودهٔ اقتصادی‌کل خط مشی ناسیونالیستی، ضد امپریالیستی وضدسرمایه‌داری‌رژیم‌های‌انقلابی‌ـ دموکراتیك می‌باشد. بخش‌دولتی، درمواردی، بمثابه مانعی است‌که ازپیدایش یاگسترش بنگاه‌های خصوصی جلوگیری می‌کند.

این نکته در مورد کشورهای پیشرفته‌تری، چون سوریه، کاملا روشن‌است. دراین‌کشوراگربخش دولتی وجود نداشت، صنعت خصوصی‌وبورژوازی بسرعت رشد می‌کردند. مواردی چون فساد و اختلاس بوسیلهٔ‌کارمندان بخش دولتی این نتیجه‌گیری را نقض نمی‌کند. این قشر(کارمندان‌بخش دولتی)، که از لحاظ روانشناسی کاملا بورژوا زده هستند، آنقدر قوی نیستند که بتوانند از ثروتی که بطور غیرقانونی بجیب‌زده‌اند بمثابهٔ شالوده‌ای برای تأسیس بنگاه‌های بزرك و حتی متوسط استفاده‌کنند. دراین‌رابطه میتوان گفت، که آنها بمثابه بنیادبالقوه مشی بورژوایی بشمارمی‌آیند.

وضع درآفریقای حاره نیز اساساً همینطور است، اگرچه این منطقه برخی خصایص ویژه دارد. دراین‌کشورها، نیز، بخش دولتی تشکیل‌ورشد بورژوازی‌بنگاهدار را ترمز می‌کند ودرعین‌حال تا حدودی شالوده‌ای‌است برای‌پدید آمدن بورژوازی‌ناموجودوعناصر هوادار بورژوازی‌که پیش ازاین وجود نداشته‌اند.

البته، درکشورهای در حال رشد نیز مانند هرجای دیگر، **نقش وخصلت** بخش دولتی بستگی‌به **ماهیت طبقاتی** قدرت سیاسی وحتی، میتوانیم بیافزائیم که، به خصلت رژیم‌ها، که بیشتر بنیاد آنها خرده بورژوایی است اما دارای‌سمت‌گیری‌های‌اجتماعی‌ـ سیاسی متفاوتی هستند، دارد. از اینروست که بخش‌دولتی درکشورهای‌دارای‌سمت‌گیری‌سوسیالیستی مانندخودقدرت‌سیاست‌خصلت **انتقالی** دارد. مبارزهٔ حادی‌میان‌نیروهای سیاسی و اجتماعی‌گوناگون بر سرمسألهٔ‌نقش‌و وظایف بخش‌دولتی ادامه می‌یابد. بموازات‌گروههای بوروکراتیك، محافل بنگاهدار محلی وعناصر سوداگر وسفته باز می‌کوشند از بخش دولتی‌درجهت منافع خود استفاده‌کنند. روزنامه مصری «الجمهوریه» درمقاله‌ای با عنوان «بخش سوم، و خصایص ویژهٔ آن»، نوشت: «کارمندان میانه حال»، «صاحبان‌فروشگاه‌های باب روز، ویلاهای لوکس و اتوموبیل»، «اداره‌کنندگان‌امور دربازار سیاه»، کسانی هستندکه می‌کوشند بخش دولتی رابخدمت بخش خصوصی درآورند، اولی‌را به‌زائدهٔ دومی‌تبدیل‌کنند. روزنامه برای مبارزه با این پدیده، دموکراتیزه‌کردن‌گستردهٔ پویش تولید را طلب می‌کند، یعنی‌قدرت دادن به تولیدکنندگان بالفعل کالاهای مادی ازطریق‌کنترل‌آنها برجریان تولیدوفروش‌محصولات. بدین‌ترتیب جنبش‌کارگران و دهقانان خصلت سیاسی پیدا می‌کند.[۱۰]

از این گذشته بسیاری ازکارخانه‌ها باید تعطیل می‌شدند، زیرا امپریالیست‌ها این‌کشور را همانگونه‌که آمریکاکوبا راتحریم کرده بود بایکوت‌کردند. آنها ازارسال مواد اولیه وقطعات یدکی خودداری‌کردند، تکنیسین‌های خودرا فرا خواندند وبه‌کمك «سیا» دست به‌عملیات خرابکارانه از جمله انفجار دینامیت در مکان‌های مختلف زدند.

زمین‌داران بزرگ ازروستاها به‌هرکاری دست‌زدند. ازجمله استخدام مزدور برای آتش زدن انبارها و خانه‌های مسکونی و محصولات‌کشاورزی آنان. سیل افترا وتهمت علیه رهبران جدیدبه راه انداختند. حتی پول قلابی چاپ‌کردند، تاعدم اعتمادی را که بین اتحادیه‌های دهقانی وسازمان خریداران عمده در شهرها همیشه وجود داشت بیشتر کنند، سازمان‌هائی‌که از دریافت‌کالاهای وارداتی هم محروم شده بودند.

اصلاحات ارضی دراتیوپی از آن جهت دردستور روز قرار داشت‌که مسئله‌گرسنگی‌می‌بایست هرچه‌زودتر حل‌می‌شد. درعین‌حال این امر نیازمندی‌های جدیدی را بوجود آوردکه بایستی تأمین می‌شدند تاشوروشوق عقب‌مانده‌ترین بخش توده‌های دهقانی به‌سردی نگراید. البته دهقانان علاقمند به‌داشتن کفش، لباس‌های بهتر، شکر، کبریت وحتی‌برخی ازلوازم خانه‌بودند. ازنظر تحول‌تاریخی این خواست‌هامثبت‌است. زیرا به‌این‌ترتیب بازار برای‌تولیدبیشتر فراهم می‌شود واز طرف دیگر اقتصاد طبیعی ویژه فئودالیسم را که برای مصرف تولید می‌کند نه‌برای فروش، ازبین می‌برد.

درهم‌کوفتن زیربنای اجتماعی، قبل از آنکه شرایط‌مساعد برای‌ساختن زیربنای‌جدیدبوجودآمده‌باشد انجام‌گرفت. همانگونه که بارها فیدل‌کاسترو گفته است امپریالیست‌ها و سرمایه‌داران نخواستند کارگران و دهقانان را با آموزش‌های فنی به‌تکنسین و مدیر تبدیل کنند، تا مبادا آنان خود بدا دردست‌گرفتن امور بتوانند به‌ساختن نظام‌سوسیالیستی بپردازند. به‌این‌ترتیب‌چگونه می‌توان چنین انتظاری ازفئودال‌ها داشت؟ به‌دلائل ذکرشده‌اتیوپی به‌وسیله انسان‌هائی اداره می‌شودکه‌باید درمبارزه باشند و ازکشور خود دفاع نمایند، ودرعین‌حال باید مدیریت را بیاموزند وهمچنین ادارهٔ اقتصاد و چگونگی به حرکت انداختن مؤثر یك واحد تولیدی را.

انقلاب ازآن‌رو باتمام قدرت به‌دفاع از خود برخاسته است که بخوبی می‌داند پیروزی ضد انقلاب با به‌راه انداختن حمام‌خون همراه خواهد بود. (انتقام خون‌آلود طبقهٔ استثمارگر را می‌توان به قیاس جنایت‌های بی‌شمار و بی‌پایانی‌که هنوز هم اینجا و آنجا مرتکب می‌شود پیش بینی‌کرد). این امر نیروی بسیاری را به‌خود اختصاص می‌دهد، و به‌همین جهت انقلاب نمی‌تواند به تمام‌آن اقداماتی‌که لازم است تا اقتصاد و رفاه اجتماعی را به‌سرعت بهبود بخشد بپردازد. با این همه مقدار زیادی مواد غذائی، دارو و وسایل حمل و نقل به‌جبهه فرستاده می‌شود. این خود بزرگترین دلیل میهن پرستی و فداکاری توده‌هاست که زن و مرد وکودك پا ـ برهنه‌شان با همان شوقی‌که به پاسداری انقلاب مشغول‌اند به روی زمینی‌که اکنون دیگرازآن خودآنهاست‌کارمی‌کنند. این‌رزمندگان خلق با تمام شدن فشنگ‌شان با چاقو به دشمن حمله‌ور می‌شوند تا آشیانهٔ مسلسل اورا درهم‌کوبند.

هیچ یك ازجنبه‌های منفی وضعیت موجود از امید و روحیه پیکارجوی توده‌ها نکاسته است. بزرگترین ثروت اتیوپی‌که اکنون تنها به‌خودآن تعلق دارد، مردم‌آن هستند. خوشبختانه این‌کشور ثروت‌های طبیعی بسیار دارد. دربسیاری ازمناطق، برداشت محصول سه‌بار در سال انجام می‌شود. دریاچه‌ها و رودخانه‌های فراوان آن پراز انواع ماهی‌ها وپرندگان است. دارای ذخایر زیرزمینی‌بسیار است، ازجمله نفت، گاز، فلزات‌گرانبها نظیر طلا، پلاتین و ...

درسال ۱۹۶۵ اتیوپی‌تنها ۲۴۶ میلیون‌کیلو وات درساعت برق تولیدکرد. در ۱۹۷۴ این‌میزان به۶۸۴ میلیون رسیدکه۷۰ درصدآن ازنیروگاه‌های آبی تامین‌می‌شد.

میزان مصرف سرانه برق ۱۸ کیلو وات یعنی‌کمترین‌میزان مصرف درجهان بود وتنها از۳۸درصد ظرفیت برق استفاده می‌شد. دشواری‌های متعدد بزرگترین بخش صنایع‌کشور را فلج‌کرده بود. به‌هنگام انقلاب تنها ۷درصد مردم امکان‌استفاده ازبرق را داشتند. در روستاها کمتر کسی کلمهٔ برق به‌گوشش خورده بود. کوشش‌تحسین آمیز مردم اتیوپی هم در زمینه دفاع ازخود وهم در زمینه‌فعالیت‌های اقتصادی چشمگیر است. اقتصاد دانان‌آن با خوشبینی انقلابی طرح‌های عمرانی‌کشور را تنظیم و اجرا می‌کنند و در این راه از کمك‌های‌کشورهای سوسیالیستی برخوردارند.

از هم اکنون سازندگان آیندهٔ جامعهٔ نوین در این‌کشور تربیت می‌شوند.

یادداشت‌ها:

۱. «الاهرام»، ۲۵ جولای ۱۹۷۲.

۲. «الطلیعه»، مارس۱۹۷۲، صفحهٔ ۶۴.

۳. «گزارش‌حکومت‌انقلابی برمه به خلق دربارهٔ بودجهٔ ۱۹۶۹/۷۰» (به زبان برمه‌ای)

4. The Working People's Daily, Rangoon, March 4. 1970.

۵. «آفریقای جوان»، ۱۸ اگوست ۱۹۷۰.

6. Comment, London, February 10, 1973.

۷. «المجاهد»، ۱ نوامبر ۱۹۶۸.

۸. تانزانیا. ده سال پس ازاستقلال گزارش‌تهیه شده بوسیلهٔ پرزیدنت «اتحادیهٔ ملی‌آفریقایی تانگانیکا» جولیوس ك. نایرره» دارالسلام، سپتامبر ۱۹۷۱، صفحهٔ ۳۷.

۹. «پرودا»، ۲۶ سپتامبر ۱۹۷۳.

۱۰. «الجمهوریه»، ۳۰ مارس ۱۹۷۲.

راه پیمایی ...

بقیه از صفحه ۱

اعمال قدرت جامی‌کند ،آیا می‌توان شعار وحدت رابی‌قید و شرط ، بی‌هیچ‌نگرش ، به‌همهٔ ساکنان‌این‌مرزوبوم‌گسترش داد؟ مسلم است که‌نه . وحدتی که‌ازآن سخن‌میرود وحدت نیروهای انقلابی‌است ، برای سرکوب ضدانقلاب . پس‌ناگزیر بایداین دوراز هم بازشناخت . انقلابی کیست ؟ ضدانقلابی کدام‌است ؟ آیامحکی برای تشخیص وجود دارد ؟ آری ، بی‌شك .وآن این‌که ببینیم هرکس درپهنهٔ زندگی‌اجتماع کجا قرار دارد، از چه‌موقعیت وامتیازی دفاع می‌کند ودرتلاش کسب‌چه حقوقی است. صف انقلاب وضدانقلاب اینجاست که ازهم جدامیشود، نه درجای‌دیگر. هرکس که، درچارچوب استقلال‌وتمامیت‌ارضی کشور ، خواستار استقرار آزادی وبرابری وعدل اجتماعی‌باشد ودرراه‌آن مبارزه‌کند وهمه‌را ، بدون استثناء ، دربهره‌مندی ازآن ذیحق‌بشمارد، آن‌کس انقلابی‌است. زیرا اراده وعملش درجهت دگرگونی نظم محکوم به‌فنای دیرینه‌است. هرکس‌هم که به‌هرعنوان درپی‌دوام امتیازات ناحق برپایهٔ تبعیض قومی و طبقاتی‌وجنسی وغیره باشد آن‌کس‌ضد انقلابی است . پس ، اگر وحدت می‌خواهیم، باید درخواستاری‌آزادی وعدل‌وبرابری باشد ، باکسانی که خواست‌شان و تلاش انقلابی‌شان همین است. چنین وحدتی رمزپیروزی است . این وحدت ، باپیوند دادن اراده‌ها وباهمسازکردن منافع اختصاصی قشرها و طبقات درچارچوب مشخص مصلحت عام ،کلید حل‌مشکلات حال و هموارکنندهٔ راه آیندهٔ ماخواهد بود . باید مفهوم نیرویخش‌و برانگیزندهٔ چنین وحدتی‌رادر واقعیت زندگی ایران نشاند .

اما بازنکته‌ای هست . وحدت تکیه‌گاهی داردومحوری داردکه نیروهای انقلاب گردآن به‌هم می‌پیوندند وبه حرکت درمی‌آیند . درمرحله‌کنونی انقلاب ایران ، تکیه‌گاه ومحور وحدت همانا توده‌های زحمتکش ایران‌اند ، یعنی کارگران و دیگر رنجبران شهری ، مزدوران‌کشاورزی ، دهقانان‌کم زمین، کاسبکاران وپیشه‌وران خرده‌پا ، کارمندان جزء ، دانشجویان و روشنفکران وروحانیان متعهد وهمگام تودهٔ محروم . اینان درمجموع آفرینندهٔ همهٔ مواهب مادی ومعنوی جامعه‌هستند ، اما خود غالبا ازمزایای آن بهرهٔ‌کافی نمی‌یابند . هم‌اینان ، به‌انگیزهٔ رهایی ازستم واعادهٔ حیثیت انسانی‌شان ، باحداکثر ایمان وجانبازی درانقلاب ایران شرکت جسته‌اند وهمچنان با امیدواری درپایگاه انقلاب‌باقی مانده‌اند . این‌مردم ، که امیدو باورشان درطول قرنها دستخوش فریب و ریشخند ستمکاران بوده است واکنون‌باامیدوباوری نوگشته به دعوت امام خمینی به‌پا خاسته‌اند، استوارترین نیروی انقلاب را تشکیل میدهند و دیگران ، ـ خرده‌بورژوازی مرفه شهر وده، بورژوازی ملی و حواشی آن ،ـ در وحدت بااینان ودر پیروی ازشور وایمان آفرینندهٔ اینان خواهند توانست نقش مثبتی دربازسازی انقلابی جامعهٔ ما داشته باشند.

امروزه نیروی‌محرك انقلاب ایران توده‌های زحمتکش‌اند که به رهبری امام‌خمینی پرچم انقلاب رابر قلهٔ پیروزی نهائی خواهند نشاند .

سی تیر...

بقیه ازصفحه ٦

در جهت از هم پاشیدن وحدت نیروهای ملی ودمکراتیك جامعه بکار بسته است. ضدانقلاب بخوبی آگاه‌است که‌خرابکاری‌ها، ترورها و فتنه انگیزهای مستقیم وی در این‌جا وآنجا باهمهٔ تلخی‌ها و مصیبت‌هایی که ببار می‌آورد ، در برابر ارادهٔ توانا ویکپارچهٔ‌مردم بی‌اثر است ازاین‌رو باتمام‌وسایل می‌کوشد اسم اعظم «وحدکلمه»را از میان‌مردم برباید وضربهٔ کاری را پس‌از ایجاد وتفرقه درصفوف آنان به‌انقلاب خجستهٔ ما وارد سازد.ضدانقلاب برای‌ازهم‌پاشیدن «وحدت کلمه» درمیان مردم عمده‌ترین نیروی خود را متوجه تضعیف رهبری انقلاب وبی‌اعتبار ساختن **امام خمینی** کرده است ودر این توطئه از دشواره‌ها و نارسایی‌هایی که یادگار نظام ضدملی‌پیشین‌و یا آفریدهٔ عناصر متزلزل ونیمه‌راه است، بسودخود استفاده می‌کند.

اکنون که دربزرگداشت قیام تاریخی سی‌ام تیر ، مردم ایران به تجلیل شهدای قهرمان آن می‌پردازندویادکتر محمدمصدق رهبر جنبش ملی‌کردن صنعت‌نفت را زنده نگهمیدارند، شایسته که باردیگر در وپیشگاه همهٔ شهدای انقلاب ایران تجدید عهدکنیم که از دستاوردهای انقلاب‌ملی و دموکراتیك‌مردم‌ایران به رهبری **امام خمینی** باصداقت وصمیمت انقلابی دفاع کنیم، توطئه‌های رنگارنگ‌ضدانقلاب راباهشیاری خنثی‌سازیم‌وباتمام قوا ازشعارهای خلقی و ضدامپریالیستی رهبر انقلاب **امام‌خمینی** پشتیبانی کنیم و ضد انقلاب را در هرلباس وهر رنگ رسوا سازیم.

۱. قهرمانی

بامردم، درراه پیمائی

واردجمعیت شدم. چندقدمی برداشتم. چشمم‌آشنائی راجستجو میکرد. نگاهم با نگاه بایگان اداره تلاقی‌کرد. فاصله رانزدیك کردم وبااشتیاق دستش‌را فشردم وبدون مکث ودوش بدوش‌همگام شدیم.

خیابان دماوند مالامال از جمعیت بود. به‌همکارم گفتم بطور قطع این‌خیابان چنین‌جمعیتی را بخاطر ندارد.

«الله اکبر، خمینی‌رهبر!»

سبك وآرام گام برمیداشتم. سوزش تابش خورشید بعداز ظهر تیرماه که ازروبرو چهره‌ام‌میتابد دلچسب می‌نمود. کم‌کمك گرمای هومی وهمگامی درجانم نشست‌و سرشار ازهیجانم کرد. مشتهای گره‌کرده‌ام درهوا می‌نشست و بی‌اختیار وهمصدا باجمع‌برزبانم میرفت:

«تاخون دررگ ماست،خمینی رهبرماست».

درنوسانات موج جمعیت‌گاه درکنارمان قرار میداد، گاه در وسط وگاه درجلوی دسته‌ای‌انبوه. شعارها بود که برفراز جمعیت پرواز می‌کرد.

همکار وهمگامم خود اهل خمین بود. درفاصله‌های خروش جمعیت، ازسادگی وفکربلندامام می‌گفت‌واینکه حدودشانزده‌هفده سال پیش درامام‌زاده قاسم‌باجمعی ازیاران به‌حضورش رسیده وطرح سئوال کرده و جواب خود را دریافته بود.

« رهبری خمینی، اساس وحدت ماست.»

قطره‌ای بودیم که بادریای خروشان جمعیت می‌رفتیم. و در فرصت هرسکوت جمع، می‌گفتیم ومی‌شنیدیم. اشاراتی به سالها مبارزات بی‌وقفهٔ مردم ستمدیدهٔ این آب‌وخاك داشتیم. ازهمین‌سال گذشته یاد می‌کردیم وازوعده‌های شریف امامی، از توبهٔ گرگ و کودتای ازهاری، از سازشکاری سرمایه‌داران وکارگزاران دولتی شاه، ازتلاش امریکا برای باز ـ گرداندن آب‌رفته به‌جو،ازکشتار بی‌امان مردم حق‌طلب درکوچه و خیابان، از آزادی دلاوران سیاهچالهاوشکنجه‌گاهها، ازکینه وخشم‌مردم‌براثر جنایات‌وحشیانه رژیم وابسته‌درسینما رکس‌ومسجد جامع کرمان، ازبیم وامید، از فرازونشیب جنبش که سرانجام وحدت‌کلمه و عمل راه را برآن هموار ساخت،راهی که ملت‌مابیش از هفتادهزارکشته درآن به‌جا گذاشت...

طنین فریادهای مردان و زنان دردوسوی تونلهای میدان امام حسین باهم‌گره می‌خورد:

«رهبری‌خمینی،اساس‌وحدت ماست!»

«جمهوری اسلامی، تنها ره نجات است!»

دیگر حرکت ما نه به‌اختیار خود، که به‌اختیار جمع‌رونده‌بود. ودراین حال وهوا، گاه‌گاه‌نگاهم قیافهٔ آشنائی رامی‌یافت. آنکه پیراهن چهارخانه به تن ودست پسرك چهارپنج سالهٔ خودرا در دست دارد، خیاط است. کراست‌و لال، ولی سرانگشتان پینه‌بسته و چشمان گریزانش مددکاران زندگی درد آلود او هستند . آن یکی نیز رانندهٔ آمبولانس درمانگاه نارمك‌است، که درچهره‌اش رضایت نقش‌بسته است.

پیرمردی برجدول خیابان قدکشیده و برسوروی زائران‌راه وحدت گلاب می‌پاشد وحمدوقل هوالله زمزمه می‌کند.

همکارم دستم را می‌کشد و به سوی پیاده‌رو وطشتی ازآب خنك می‌برد. می‌بینم که تشنگی درمن گر می‌گیرد. لیوانها بی‌دریغ‌پرو خالی می‌شود.

درطول‌راه‌مغازه‌ای‌باز نیست، مگر کرکرهٔ نیم‌بازی که شلنگ آب از زیر آن رد شده است تا پاسخگوی عطش این انبوه زن و مرد وپیروجوان باشد .

چهار راه دروازه شمیران است. بلندگوئی خلاف جهت روندگان‌هشدارمی‌دهد، «برادران، از اینجا تا بهارستان‌راه بسته‌است. همین جا توقف کنید وبنشینید...»

بعضی‌ها سعی‌در پیشتر رفتن دارند،ولی‌امکان‌نفوذنیست.

فرصت مغتنم است و گفتگو بسیار. دودو وسه‌سه‌گرد یکدیگر حلقه میزنند. ازتحسین واعجاب خلق می‌گویند و وحدت کلمه و رهبری قاطع امام: «این‌ملت‌پاس انقلاب را نگه میداره»، « حتماً در سرتاسر ایران همچواستقبالی از دعوت امام شده»، «تبلیغات عمال طاغوت‌برای تفرقه وتضعیف رهبری اثر نداره»، « لبیك به ندای رهبر انقلاب ، تأئید مردم است برادامهٔ انقلاب»، «با همهٔ بهانه‌تراشی‌ها، انقلاب را خودش را پیدا کرده وادامه میده»...

صدای آژیر آمبولانس می‌آید.راه‌بازمی‌کنند.آمبولانس از درون جمعیت می‌گذردوشکاف جمعیت بهم جوش می‌خورد،همکارم به ساعت نگاه می‌کند:

«ساعت ۸ است ، دیگه‌امکان نیست‌قطعنامه‌رابدست‌بیاریم،برویم تا از رادیو وتلویزیون‌بشنویم.»

از مارتی لارنی
طنزنویس فنلاندی

اتحادیهٔ دفاع ازکله طاس‌ها

ترجمه صادق مظفرزاده

من‌درطول‌زندگیم به‌آدم‌های عجیب وغریب واستثنایی‌زیادی برخوردکرده‌ام. مثل مرتاض‌ها،آدمهایکه غذایشان ماربود،احضار کنندگان ارواح، آدمهایکه همه‌چیز را سیاه وسفید میدیدند و بالاخره دیوانه‌های صاف وساده ومعمولی.

حدود دوهفته‌پیش هنگامیکه ازراه دریا از استکهلم به هلسینکی بازمی‌گشتم‌باآدم عجیب وغریب وغیرعادی تازه‌ای‌برخورد کردم. مردمیانه‌سال ومتوسط القامه‌ای بود وموهای سیاه ویك جفت سبیل نازك مثل دم‌موش داشت من‌درسالن کشتی روی نیمکتی‌نشسته بودم‌که اوکنارمن نشست وازمن‌پرسید:

ـ ببخشید.شما به‌کجا میرید؟

ـ به‌وطنم، هلسینکی.

ـ شما فنلاندی هستید؟

ـ بله.

ـ اصلافکرش روهم نمیکردم. شماخیلی‌طبیعی بنظرمیایید.

ـ متشکرم... نظرلطف شماست.

ـ من اصوکا آدم مبادی آداب وخوش رفتاری هستم وقادر به پنهان‌کردن این حقیقت که‌آدم بافرهنگی هستم، نیستم. راستی اسم‌من آرون داوید سونه.

وبعد باحالتی تاحدی بی‌ادبانه شروع به‌تماشای موهای‌من کرد وناگهان پرسید:

ـ موهاتون مصنوعیه یاطبیعیه؟

ـ موهای خودمه...

ـ بنظرمیرسه که داره میریزه.

ـ بله، احتمالا بزودی کچل خواهم شد.

ـ من باشما احساس همدردی می‌کنم. اوقات بسیار سختی درانتظار شماست.

آقای داویدسون نگاهی حاکی ازهمدردی به‌من انداخت‌و به‌آهستگی وزیرلبی پرسید:

ـ درفنلاند بین‌مردم تبعیضی قائل می‌شوند؟

ـ نخیر، قوانین‌ما تبعیض را ممنوع اعلام‌کرده است.

ـ یعنی درفنلاند کله‌طاس‌هارو اذیت نمیکنند؟

ـ معلومه‌که نه. حتی رییس جمهور ماهم یك‌کله‌طاسه.

ـ خوبه، خوبه. پس هیچ‌جای نگرانی نیست.

بنظرم اینطور رسید که آقای داویدسون یکی ازقربانیان قوانین تبعیض آمیز است‌که مورد اذیت وآزار قرار میگیرند.ولی چندلحظه بعد اوبه‌آهستگی وزیرلبی رازی را برای‌من‌فاش‌کرد:

ـ من‌عضو اتحادیه بین‌المللی دفاع‌از حقوق‌کله‌طاس هستم‌که بتازگی درنیویورك تشکیل شده است. وظیفهٔ این اتحادیه دفاع از حقوق تمام‌کله‌طاس‌های روی‌کره‌زمین است. وضع‌مالی اتحادیهٔ ما بسیار عالی است چونکه چندتا میلیونر کله‌طاس هم جزو اعضاء هستند. اتحادیه مرامأمورکرده که شعبه اتحادیه‌را در اسکاندیناوی سازمان بدهم. حالاهم مأموریت دارم که در مورد اوضاع فنلاند تحقیق‌کنم چونکه...

دراین‌هنگام آقای‌داویدسون حرفش‌راقطع‌کرد، نگاهی به‌دوروبرش انداخت وبه‌دلب‌های کلفتش‌را به‌گوشم نزدیك کرد وزیرلبی گفت:

ـ آخر فنلاند همسایهٔ شوروی است وباشوروی روابط‌خوبی دارد، حتماً مردم‌شما ازاوضاع همسایه‌تان اطلاعات زیادی دارند.

ـ خوب مگر درشوروی چه‌خبر است؟

ا گزارشهاییکه به‌ما رسیده حاکی ازاین که کله طاس در شوروی به‌شدت تحت فشارهستند، آنها نه میتوانند کارپیداکنند و نه‌خانه، درفقر وفلاکت زندگی میکنند.

ـ این داستان عجیب وخنده‌دار را چه‌کسی برایتان تعریف کرده ؟

داستان؟ اتحادیه بین‌المللی دفاع ازکله طاس‌ها هرروز گزارش‌های موثقی از منابع اطلاعاتی ایالات‌متحده‌که در تمام‌نقاط دنیا حضور دارند دریافت میکند.

ـ خود شما تا به‌حال به‌شوروی رفته‌اید؟

ـ نه، لازم نیست. مأمورین مخفی ماکه البته همه‌شان موی مصنوعی دارند اطلاعات لازم را ازآن‌کشور همسایه شما برایمان میفرستند. ما باید به‌کمك برادران تحت ستم خود بشتابیم.

ـ تحت چه ستمی؟

ـ من‌که بهتان‌گفتم،آن‌ها نه میتوانندکار پیداکنند و نه میتوانند خانه داشته باشند. آنها را به‌سینماها و سالن‌های نمایش راه نمیدهند، به این بهانه‌که برق‌کلهٔ‌کچلشان چشم‌پشت‌سری‌هایشان را اذیت می‌کند. روی همرفته‌آن‌ها از هر جهت تحت‌فشارهستند. بنظر شما همهٔ این‌ها داستان است؟ نخیر—آیاشما تا به‌حال‌به‌شوروی رفته‌اید؟

ـ بله چندین بار.

ـعالی است. پس شما میتوانید اطلاعات دست اولی درمورد تبعیضات درآنجا به‌من بدهید.

ـ باکمال میل. من در اتحاد شوروی دوستان زیادی دارم که‌کله‌شان مثل زمین سرسره بازی صاف و لغزنده است. ولی‌آنها اصلا مورد تبعیض قرار نمیگیرند.

آقای داویدسون فریاد زد: «این‌ها تبلیغات است! اتحادیه بین‌المللی دفاع ازکله‌طاس‌ها به‌منابع‌اطلاعاتی‌خود ازهرکسی‌بیشتر اطمینان دارد. ما پول زیادی صرف به‌دست‌آوردن اطلاعات مطمئن می‌کنیم.

ـ من‌هم هیچ‌شکی در این مورد ندارم. ولی شما میخواهید چه بکنید؟

ـ ما تصمیم داریم‌که اولین‌کنگره جهانی برای دفاع از حقوق‌کله‌طاس‌ها را در نیویورك و یا شایدهم در اروپا برگزارکنیم. رؤسای اتحادیه عقیده دارندکه بهتر است این‌کنگره در یکی از کشورهای عضو ناتو برگزار شود. من خودم به‌شخصه بروکسل را ترجیح میدهم. نظر شما چیست؟ حتماً هلسینکی را پیشنهاد می‌کنید.

ـ نه، نه،آخر میدانید موهای فنلاندی‌هاخیلی‌کم رشداست. راستی،شماکه موهای به این‌قشنگی دارید چطور به‌نمایندگی‌اتحادیه دفاع ازکله‌طاس‌ها انتخاب شدید؟

آقای داویدسون کلاه‌گیسش را برداشت وکله‌طاس‌ودرخشان خود را نمایان‌کرد.

من درآینده‌ای نه‌چندان‌دور تصمیم دارم‌که به‌اتحاد شوروی بروم و دوستانم راکه بعضی‌شان کله‌طاس‌هستندملاقات نمایم.همچنین یکی‌دوشب سری به‌تئاتر خواهم زد. دلم میخواهد بدانم‌که‌آن تکهٔ کوچك طاسی پس‌کله‌ام چشم‌های‌کسی را اذیت خواهدکرد یا نه.